

لغو "قرارداد های موقت" یکی از مطالبات برحق کارگران

"لغو" قرارداد های موقت"، قراردادی که بر اساس آن کارفرمایان حقوق به رسمیت شناخته شده پیشین کارگران را پایمال می سازند، در سال های اخیر، به یکی از مطالبات برحق کارگران تبدیل شده است. ما در این سال ها شاهد اعتراضات و مبارزات کارگران برعلیه این شکل از استخدام از طرف کارگران مبارز ایران بوده ایم. اما، علیرغم این واقعیت اخیرا دیوان عدالت اداری گامی دیگر برعلیه منافع کارگران برداشته و رأی به لغو بیمه بیکاری کارگران شامل قرارداد های موقت داد.

صفحه ۲

نگاهی تاریخی به انقلاب فلسطین

(صفحه ۴)



در این شماره می خوانید:

۹ یاسر عرفات در بستر مرگ

۱۰ کشتار مردم فلوجه، داغ ننگ دیگری بر پیشانی اشغالگران

۱۱ حزب دمکرات کردستان ایران به چه کسی تبریک می گوید؟

۱۲ مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر فریبکاران

۱۳ سازمان سیا و مواد مخدر

۱۴ بردگی مدرن

سفری به اعماق اجتماع

۱۶ نگاهی به فیلم "یادداشت هایی از رکاب موتورسیکلت"

۱۸ درباره داستان حماسی کوراوغلی (ترجمه - قسمت آخر)



لغو

"قرارداد های موقت"

یکی از مطالبات برحق کارگران

کردن جیب سرمایه داران وابسته در تلاش است تا کارگران را عملاً بدون کمترین حمایت قانونی، به دست آنان بسپارد. با توجه به اینکه بسیاری از کارگران ایران از شمول قانون کار خارج شده و بر اساس این حکم محروم از بیمه بیکاری خواهند شد، سرمایه داران با دستی باز می توانند به هر ترتیب که می خواهند کارگران را استثمار نموده و شرایط کاری هر چه ناهنجار تر و غیرانسانی تر را به آن ها تحمیل نمایند و چنین است که بورژوازی وابسته ایران صلواتی بلند برای سردمداران جمهوری اسلامی سر داده و در خلوت خود گیلان شرابی را جهت پایداری رژیم که جهت منافع او از هیچ تلاشی دریغ نورزیده، بالا می برد. باید دانست که بورژوازی حریص و دندان گرد ایران قبل از تدارک این یورش، با خارج کردن کارگاه های زیر پنج نفر از شمول قانون کار و سپس محروم ساختن کارگاه های زیر ده نفر از بخشی از مواد قانون کار و در گام بعدی با غیرکارگر خواندن کارگران کارگاه های قالی بافی و در واقع محروم ساختن آن ها حتی از نام کارگر، عملاً بخش بزرگی از کارگران ایران را از شمول قانون کار خارج ساخته بود. حال پس از همه این حق گُشی ها و پس از تصویب قانون نظام صنفی و ماده ۹۲ آن، در تلاش است تا به بهانه گسترش اشتغال آنهم "اشتغال موقت"، قرارداد های دائمی کارگران با سرمایه داران را از بین برده و امنیت شغلی کارگران را تماماً با دائمی کردن قرارداد های موقت از بین ببرد و در عین حال بیشترین کارگران را از قانون کار و حق بیمه بیکاری محروم سازد.

این واقعیات نیز به نوبه خود نشان می دهند که تاریخ جمهوری اسلامی، تاریخ تلاش بورژوازی وابسته ایران و انحصارات امپریالیستی جهت تحمیل "قانون کار"ی هر چه ارتجاعی تر به کارگران جهت تسهیل شرایط استثمار و غارت وحشیانه آنها می باشد. بورژوازی وابسته ایران نشان داده که حتی به

بهانه ماهیت کارهای موقت مطرح و تبلیغ می شد و قرار نبود که در کارخانجات و مشاغل دائم به کار گرفته شود. ولی با گذشت زمان، بورژوازی وابسته ایران در جهت پایمال کردن همان حقوق ناچیز به رسمیت شناخته شده در قانون کار، این قرارداد ها را به همه کارخانجات کشور و مشاغل دائم نیز گسترش داد، و امروز کار به آنجا رسیده است که رسماً اعلام می شود "در حال حاضر ۴۶ درصد نیروی کار قرارداد موقت بوده که این رقم تا پایان سال جاری به ۶۴ درصد و تا پایان برنامه توسعه چهارم به ۹۰ درصد افزایش خواهد یافت". (روزنامه شرق دوشنبه ۱۸ آبان ۱۳۸۳)

به این ترتیب، در حال حاضر بیش از نیمی از کارگران ایران و در آینده اکثریت مطلق آنها از شمول قرارداد های دائم و قانون کار خارج شده و در چارچوب استخدام تحت قرارداد های موقت، از همان حقوقی هم که حداقل روی کاغذ به رسمیت شناخته شده بود، محروم خواهند شد.



با توجه به این واقعیت، معنای واقعی حکم دیوان عدالت اداری که اخیراً کارگران شامل قرارداد های موقت را از حق بیمه بیکاری محروم اعلام نمود، بهتر روشن می شود و آشکار می گردد که چگونه رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی در جهت پر

لغو "قرارداد های موقت"، قراردادی که بر اساس آن کارفرمایان حقوق به رسمیت شناخته شده پیشین کارگران را پایمال می سازند، در سال های اخیر، به یکی از مطالبات برحق کارگران تبدیل شده است. ما در این سال ها شاهد اعتراضات و مبارزات کارگران برعلیه این شکل از استخدام از طرف کارگران مبارز ایران بوده ایم. اما، علیرغم این واقعیت اخیراً دیوان عدالت اداری گامی دیگر برعلیه منافع کارگران برداشته و رأی به لغو بیمه بیکاری کارگران شامل قرارداد های موقت داد. معلوم می شود که با تبدیل کارگران با قرارداد های دائم به قرارداد های موقت، که عملاً از بیشتر مزایای رسماً موجود در قانون کار محروم اند، حال از حق بیمه بیکاری نیز محروم می گردند. این حکم ناعادلانه در شرایطی صادر می شود که نمایندگان بورژوازی وابسته ایران در مجلس شورای اسلامی در تلاش اند تا به بهانه گسترش "اشتغال موقت"، قرارداد های موقت را بیش از گذشته عمومیت دهند و این ظلم و حق کشی آشکار امروز یکی از موضوعاتی است که با اعتراض وسیع کارگران مواجه گردیده است.

سال ها پیش و در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی، بورژوازی وابسته ایران جهت خلاصی از موادی از قانون کار که آن ها را دست و پاگیر خود یافته بود، طرح "قرارداد های موقت" را مطرح و تصویب نمود. از آنجا که قانون کار تنها شامل کارگرانی می شود که بیش از ۹۰ روز در کارگاهی کار کرده باشند، بر اساس طرح جدید کارفرما حق پیدا می کرد با بستن قرارداد های تا ۸۹ روز- که به قرارداد های موقت معروف شد- کارگر مزبور را عملاً از شمول قانون کار خارج ساخته و او را از حقوق هرچند ناچیزی که حداقل در روی کاغذ به وسیله این قانون به رسمیت شناخته شده است، محروم سازد. آن سال ها قرارداد های موقت به

نوجوان ۱۴ ساله سندجی که به اتهام روزه خواری در ماه رمضان بازداشت شده بود بنا به حکم قاضی دادگاه عمومی سندج محکوم به ۸۵ ضربه شلاق گردید که در جریان اجرای حکم در روز پنج شنبه ۲۱ آبان ماه ۸۳ بر اثر شدت ضربات وحشیانه شلاق، جان سپرد.

پیام فدائی و خوانندگان

آلمان

ر - س

با درودهای انقلابی!

با سپاس از کتابی که فرستاده بودید. پیروز باشید.

ر - ب

ما هنوز منتظر دریافت آدرس شما هستیم تا کتاب هائی را که خواسته بودید برایتان ارسال کنیم. موفق باشید.

آمریکا

ر - م. ش.

با درودهای مبارزاتی!

در صورت امکان، مطلبی را که خواسته اید تهیه و برایتان ارسال خواهیم کرد. در مورد ارسال "پیام فدایی ویژه صمد بهرنگی" نیز اقدام خواهیم نمود. موفق باشید.

کانادا

تورتو

ر - ک. ت

با درودهای انقلابی!

با تشکر از کتاب و شعر ارسالی. از اینکه ما را در جریان اوضاع و مسایل افغانستان قرار می دهید سپاسگزاریم. پیروز باشید.

ونکوور

ر - ا

با درودهای مبارزاتی!

با تشکر از نامه تان. در رابطه با ارسال "پیام فدایی ویژه صمد بهرنگی" اقدام خواهیم کرد. موفق باشید.

وحشت از اوجگیری نارضایتی و اعتراض کارگران می کوشند تا این نارضایتی ها را کنترل کرده و کارگران را به امکان پیدا کردن راه حل هائی در چارچوب فعالیت های تشکل های موجود دلخوش سازد. در حالیکه تجربه ۲۵ سال سلطه ضدکارگری جمهوری اسلامی ثابت نموده که کارگران تنها زمانی که مستقلا به اعتراض برخاسته و تشکل های رژیم ساخته را کنار بزنند، امکان می یابند، صدای اعتراض خود را با رسائی بیشتری در سطح جامعه فریاد زده و عقب نشینی هائی به رژیم و کارفرمایان تحمیل کنند.

تاریخ جمهوری اسلامی، تاریخ تعرض به حقوق کارگران، پایمال کردن حقوق آنها و استثمار وحشیانه شان می باشد. ۲۵ سال گذشته دورانی بوده که بورژوازی وابسته ایران به کمک رژیم حافظ منافع اش جمهوری اسلامی هر روز نقشه جدیدی بر علیه منافع کارگران به اجرا درآورده و هیچ حوزه ای از کار و حیات آنها را از دستبرد مصون نگذاشته است. به واقع تاریخ جمهوری اسلامی، تاریخ گسترش فقر و فلاکت کارگران و دوران طلائی فربه شدن سرمایه داران داخلی و چپاولگری انحصارات امپریالیستی است. این دوران را باید با مبارزه از هر طریق ممکن به پایان رساند.

خوانندگان گرامی!

نشریه پیام فدایی بدون دریافت وجه آبونمان شما قادر به نشر و ارسال نشریه برای خوانندگان خود نخواهد بود. لطفا وجه آبونمان نشریه را جهت تأمین مخارج چاپ و پست آن برای ما ارسال نمایید.



قوانین خودساخته اش نیز پای بند نبوده و از هیچ فرصتی جهت محدود و بی اثر ساختن همان قوانینی که خود روزی تصویب آنها را جز افتخارات خود قلمداد می کرد نیز، فروگذاری نمی کند. این بورژوازی، که سر تا پا وابسته به سرمایه های امپریالیستی بوده و جهت حرکت اش را منافع و مصالح سرمایه جهانی تعیین می کند، دیگر حتی قانون کار فعلی جمهوری اسلامی که در آن حق اعتصاب و تشکل مستقل و ده ها حق دیگر از کارگران سلب شده و رسماً حقوق کارگران نادیده گرفته شده، راضی نمی کند. این بورژوازی مفت خور زالوصفت، سالهاست برای از بین بردن آن قانون کار ارتجاعی و جایگزین آن با قانون کار ارتجاعی تر و اساساً برای از بین بردن هر گونه قانون کاری، تلاش می کند.

جای تردید نیست که تغییر یا دور زدن و نادیده گرفتن قانون کار، در عمل معنائی جز یورش به سطح زندگی کارگران نداشته و روز به روز سطح زندگی آنها را پائین تر می برد که این نیز خشم و اعتراض آنها را باعث می گردد. در واقعیت امر، اوج گیری این اعتراضات به طور طبیعی تشکل های رژیم ساخته در محیط های کارگری را وادار به عکس العمل کرده است. این تشکل ها به خاطر این که مبدا با لبریز شدن کاسه صبر و تحمل کارگران کنترل اعتراضات و خشم آنها از دستشان خارج شود، خود به سازماندهی برخی تجمعات اعتراضی متوسل شده اند. از جمله کانون عالی شورا های اسلامی کار یک سری نمایشات در استادیوم های ورزشی سراسر کشور سازمان داده و در ۲۹ آبان شاهد بودیم که در تهران و در "ورزشگاه معتمدی" تجمع اعتراضی شکل گرفت. نگاهی به متن سخنرانی های انجام شده و قطعه نامه پایانی این مراسم به روشنی نشان می دهد که امثال "حسن صادقی"، رئیس کانون عالی شورا های اسلامی کار، در

توضیح: آنچه که در زیر می خوانید متن سخنرانی ای است که اخیراً توسط رفیق پولاد از سوی چریکهای فدایی خلق ایران، در اتاق "اتحاد سوسیالیست ها" در "پلتاک" ارائه گردید. این سخنرانی در تاریخ ۱۸ نوامبر ۲۰۰۴، و به دعوت سایت "اتحاد سوسیالیست ها" انجام گرفت. پیام فدایی، ضمن تشکر از برگزارکنندگان این جلسه، متن این سخنرانی را با برخی ویرایشها از گفتار به نوشتار درآورده و با افزودن چند پاورقی به متن، بدین وسیله در اختیار خوانندگان قرار می دهد.

نگاهی تاریخی به انقلاب فلسطین



امریکا را خاطر نشان ساخته و نشان دهم که امپریالیسم امریکا دشمن اصلی مردم فلسطین می باشد و تأکید کنم که اساساً استقلال و آزادی فلسطین وابسته است به نابودی سلطه امپریالیسم در این منطقه.

امیدوارم که طرح این بحث در این اتاق به مباحثات لازمی دامن بزند که جهت درک مسئله فلسطین ضروری است و رفقای دیگری فرصت یابند که جنبه های مختلف این مسئله را مورد اشاره قرار دهند.

همانطور که می دانید یهودیان یعنی معتقدین به دین یهود که موسی را پیغمبر خود می دانند در طول تاریخ در کشورهای مختلف پراکنده بودند و به دلائل گوناگون که خارج از این بحث است تحت ستم و آزار رژیم های ستمگر جوامعی که در آنجا سکنی گزیده بودند قرار داشتند. یهودی کُشی های تزار در روسیه و کشتار یهودیان به وسیله هیتلر نمونه های برجسته این ستم و آزار می باشند. در نتیجه در طول تاریخ آنتی سیمیتسم (یهودی ستیزی) که از سوی بخش هایی از طبقات حاکمه ستمگر تبلیغ می شد واقعیتی انکارناپذیر بود که اتفاقاً صهیونیست ها جهت پیشبرد اهداف غیرانسانی خود از آن بیدریغ سود برده اند.

این واقعیت یعنی ستمدیدیگی یهودیان به تدریج ایده تجمع یهودیان در یک منطقه و ایجاد یک کانون یهودی را میان آنها اشاعه داد. صهیونیست ها که نامشان را از نام کوهی به نام صهیون که در فلسطین قرار دارد گرفته اند در همین رابطه شکل گرفته و تلاش می کردند براساس علقه های مذهبی یک "ملت یهود" و یک "دولت یهود" ایجاد کنند.

این می پردازند که مثلاً قدرت گیری چه کسی مسئله فلسطین را به پیروزی می رساند، در حالیکه کلید پیروزی مبارزات مردم فلسطین جهت رسیدن به آزادی و تحقق حق تعیین سرنوشت خویش اساساً در دست نیروهائی خارج از چنین نیروها، سازمان ها و افرادی قرار دارد.

جهت روشن نمودن این واقعیات لازم است که ابتدا تاریخچه مختصری از چگونگی شکل گیری اسرائیل و اشغال سرزمین فلسطین را مورد توجه قرار دهیم. توجه به چگونگی شکل گیری اسرائیل از این زاویه ضروری است که رابطه تنگاتنگ این کشور با امپریالیسم را آشکار ساخته و به ما کمک می کند تا مسئله فلسطین را با برخوردی عینی مورد بحث قرار داده و درک واقعی تری از مسئله انقلاب فلسطین پیدا نماییم. به خصوص که این روزها در بررسی مسئله فلسطین متأسفانه کمتر به نقش تعیین کننده امپریالیسم به ویژه امپریالیسم امریکا در سرکوب مبارزات مردم فلسطین اشاره می شود و گاه ما با نیروها و تحلیل هایی مواجه ایم که اساساً رابطه تنگاتنگ بین امر آزادی مردم فلسطین با نابودی سلطه امپریالیسم را نادیده می گیرند.

اما اجازه بدهید که قبل از پرداختن به این موضوع، بر نکته ای تأکید کنم: از آنجا که مسئله انقلاب فلسطین زوایای مختلفی دارد که با توجه به محدودیت های زمانی موجود امکان پرداختن و یا حتی اشاره به همه آن جوانب وجود ندارد پس من صرفاً در این بحث به برخی از جنبه های مسئله پیچیده ای به پیچیدگی مسئله انقلاب فلسطین می پردازم و تلاش می کنم با طرح چگونگی شکل گیری دولت اسرائیل رابطه تنگاتنگ این دولت با امپریالیسم

با سلام به همه رفقا و دوستانی که در این جلسه حضور دارند و با تشکر از مسئولین اتاق که این جلسه را جهت بحث در مورد مسئله فلسطین تدارک دیده اند به خصوص که با درگذشت یاسر عرفات به عنوان یکی از سرشناس ترین رهبران فلسطین که سال ها در رأس جنبش فلسطین قرار داشت، مسئله آینده فلسطین با برجستگی هر چه بیشتری در مقابل دید همگان قرار گرفته است.

امروز شاهدیم که تبلیغات اسرائیل و یکسری دولت های امپریالیستی مرگ عرفات را فرصت بزرگی جهت دستیابی به صلح وانمود می کنند و چنین جلوه می دهند که از قرار عرفات یکی از موانع تحقق صلح در فلسطین بوده، در حالیکه نگاهی به زندگی او و مواضع اش نشان می دهد که چگونه او از رزمنده ای انقلابی که یکی از بنیان گذارهای سازمان الفتح بود، سازمانی که در سال ۱۹۶۵ اولین عملیات مسلحانه فلسطینی ها برعلیه اسرائیل را سازمان داد و در نبرد الکرماه حسابی درخشید، به رهبری سازشکار و یکی از طرف های زد و بند های امپریالیستی در رابطه با مسئله فلسطین تبدیل شده بود. بنابراین، عرفات را نمی توان مانع صلح دانست. مانع واقعی صلح در فلسطین اسرائیل است که به مثابه مجری سیاست های امریکا در منطقه به هر وسیله ای جهت سرکوب خواست های برحق مردم فلسطین متوسل می شود.

از سوی دیگر، این روزها با مرگ عرفات و بالا گرفتن جنگ قدرت در صفوف دولت‌مندان دولت خودگردان فلسطین شاهد اشاعه تحلیل های ژورنالیستی ای هستیم که طبق معمول با چپ و راست کردن رهبران و شخصیت های فلسطینی به

فلسطین اقامت گزید یکی از کارهایش خرید زمین از فلسطینیان و سپس فروش آن به یهودیان بود. او از مسلمان بودنش در این مورد سوء استفاده می کرد چون به دلیل مسلمان بودنش محدودیتی در خرید زمین نداشت. امری که نشان می دهد نوکری و وابستگی و سرسپردگی مکان و دین نمی شناسد!

کشتار مردم فلوجه

(بقیه از صفحه ۱۰)

از سوی دیگر، گرچه نیروهای آمریکایی با لشکرکشی وحشیانه و جنایت آفرینی های بی حد و حصر برعلیه توده های ستمدیده موفق به تصرف شهر فلوجه شدند، اما حتی تمامی این کشتارها و جنایات نتوانسته است تا در تداوم مقاومت مردم عراق برعلیه اشغالگران خللی ایجاد کند. به همین خاطر است که ما شاهدیم در حالی که نعره های "پیروزی، پیروزی" فرماندهان آمریکایی در فلوجه گوش فلک را کر کرده است، ابعاد حرکات نظامی و مقاومت های مسلحانه به طور هم زمان در چندین شهر دیگر عراق نظیر رمادی، بغداد، کرکوک و موصل بالا گرفت و در این میان شهر موصل به تصرف مردم مسلح درآمد. به این ترتیب سیاست مقامات آمریکائی در تصرف فلوجه و ایجاد حمام خون با هدف گرفتن زهرچشم از مردم، با این تحولات به کلی شکست خورد. و در همان حال کوس رسوایی مقامات آمریکائی، که می کوشند تا مقاومت جاری در عراق را به بقایای رژیم صدام و چند دارودسته مرتجع و دست ساز اسلامی نسبت دهند، بار دیگر به صدا درآمد.

کشتار مردم فلوجه سند دیگری از جنایات بیکران امپریالیسم آمریکا برعلیه خلق های تحت ستم و به ویژه مردم عراق است که در تاریخ ثبت خواهد شد. این جنایت ددمنشانه، همچنین مدرک رسوائی تمامی مرتجعین و وابستگان و سازشکارانی است که برای لشکرکشی تجاوزکارانه آمریکا به عراق و افغانستان کف می زنند و از امپریالیسم جنایت پیشه آمریکا طلب برقراری "دمکراسی" و "آزادی" در دنیا را می کنند. بی شک دست اینان نیز به مثابه مزدوران بی جیره و مواجب و یا جاده صاف کن های امپریالیسم در کشتار مردم بی گناه فلوجه آلوده است.

گفت: "در بازل من دولت یهود را بنیاد نهادم". اجازه بدهید که در همین جا به این نکته اشاره کنم که گرچه نام یکی از کتاب های هرتزل "دولت یهود" است، اما صهیونیست ها تا مدتها بنابه مصلحت شان بیشتر کلمه "کانون" را به کار می بردند تا دولت یهود.

به دنبال کنگره "بازل"، مسئله مهاجرت یهودیان به فلسطین شدت گرفت. در آن زمان، فلسطین بخشی از امپراطوری عثمانی بود و دولت عثمانی، علیرغم تلاش های صهیونیست ها جهت جلب نظر "سلطان"، به ایجاد کانون یهود و پیشنهادهای سخاوتمندانه شان درباره قرضه های کلان به امپراطوری عثمانی به تشکیل چنین کانونی و یا دولتی در قلمرو اراضی خود راضی نبود.

با آغاز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ و جهت گیری امپراطوری عثمانی به نفع آلمان، دولت انگلستان جهت تضعیف امپراطوری عثمانی شروع به تقویت صهیونیست ها کرد. گرچه تا قبل از جنگ سیاست رسمی انگلستان تجزیه امپراطوری عثمانی نبود اما جنگ جهانی اول شرایط جدیدی را ایجاد کرد و مسئله تقسیم قلمرو امپراطوری در حال تلاشی عثمانی که حال از آن در مطبوعات خود به نام "شخص رنجور" نام می بردند بین دولت روسیه، انگلستان و فرانسه مطرح گشت. در سال ۱۹۱۶ طی قراردادی که به قرارداد "سایکس - پیکو" معروف است این قلمرو تقسیم شد. (این قرارداد از جمله قراردادهایی است که به دنبال انقلاب کبیر اکتبر به وسیله بلشویک ها علنی و افشاء شد.) سپس در ۲ نوامبر ۱۹۱۷ "اعلامیه بالفور" داده شد. بالفور، وزیر خارجه وقت انگلستان بود و در این اعلامیه برای اولین بار دولت انگلستان متعهد کمک جهت استقرار یک "کانون ملی" یهود شد و سازمان جهانی صهیونیسم "آژانس یهود" را به رسمیت شناخت.

بعد از جنگ جهانی اول و در جریان قرار داد صلح، فلسطین تحت قیومیت انگلستان در آمد و طی ۳۰ سال به دلیل حمایت استعمار انگلستان جمعیت یهودی که در آن زمان تنها یک درصد جمعیت ساکن منطقه بود، ۱۲ برابر افزایش یافت. در این دوره سیاست صهیونیست ها اعمال ترور نبود بلکه از طریق خرید زمین، شرایط گسترش نفوذ خود را فراهم می کردند. جالب است که در جایی خواندم که سید ضیاء طباطبائی، نوکر شناخته شده انگلستان که جهت پیشبرد سیاست انگلستان در ایران شرایط کودتای معروف رضاخان را فراهم کرد، وقتیکه در

گرچه در همان آغاز هم یک گرایش قوی در میان یهودیان جذب شدن در جوامعی بود که در آن زندگی می کردند. اجازه بدهید که متن قطعنامه کنگره یهودیان که در سال ۱۸۸۵ در پتسبورگ امریکا تشکیل شد را در اینجا برایتان بخوانم. در این قطعنامه آمده است که: "ما یهودیان خود را به عنوان ملت نمی دانیم فقط قومی دینی هستیم. پس به بازگشت به فلسطین نظری نداریم و نمی خواهیم هیچیک از قوانین دولت یهود را زنده کنیم."^(۱) و یا در همین رابطه می توان به اظهارات یکی از خاخام های انگلیس مراجعه کرد. "هرمان ادلر"، خاخام بزرگ انگلیس، در سال ۱۸۷۸ مطرح کرد که: "یهودیان پس از غلبه رومیان به فلسطین جامعه سیاسی تشکیل ندادند. ما یهودیان از نظر سیاسی هواخواه کشورهایی هستیم که در آن زیست می کنیم."^(۲) حال این حرف ها را مقایسه کنید با ادعاها و توجیه های مذهبی صهیونیست ها که گاه با توسل به تورات که در آن آمده که خدا به ابراهیم ندا داد که "برای پیشرفت و تعالی تو، این سرزمین را به تو می سپارم"، اشغال فلسطین را توجیه می کنند.

یهودیان ابتدا تلاش هایی جهت استقرار کانون یا دولت مورد نظر خود در اوگاندا و سپس شبه جزیره سینا کردند که موفق نبود و حتی تا مدتی هرتزل، یکی از رهبران صهیونیست ها، پیشنهاد تجمع در آرژانتین را می داد. بعد از این تلاش ها، آنها روی منطقه فلسطین فعلی متمرکز شدند. این مسئله از آن زاویه که صهیونیست ها اشغال فلسطین را با توجیهات مذهبی توضیح می دهند از اهمیت زیادی برخوردار است. چرا که این ادعاها را با وضوح زیر سؤال می برد. قبل از ادامه بحث اجازه دهید که در تأیید این نظر و رد توجیهات مذهبی صهیونیست ها نظراتان را به این واقعیت جلب کنم که اساساً یکی از مهمترین مسائل کنگره ششم صهیونیست ها که در ۱۹۰۳ تشکیل شد این امر بود که بین فلسطین و اوگاندا یکی را انتخاب کنند که این انتخاب در کنگره هفتم با انتخاب فلسطین قطعیت یافت.

حال بهتر است برگردیم به بحث اصلی. در اوت ۱۸۹۷ اولین کنگره صهیونیست ها در "بازل" سویس تشکیل شد. این کنگره به ریاست تئودور هرتزل بود و هدف اصلی اش را چنین توضیح می داد: "هدف صهیونیسم ایجاد کانون برای خلق یهود در فلسطین است". اهمیت این کنگره برای صهیونیست ها تا آن حد است که "هرتزل" بعدها در کتابی که نوشت

نگاهی تاریخی به...

(بقیه از صفحه قبل)

در این سالها با اینکه فلسطین تحت الحمایه انگلستان بود و استعمار انگلیس قیومیت فلسطین را بر عهده داشت ولی انگلستان ضمن حمایت از یهودی ها به تشکیل دولت یهود تن نمی داد. به همین دلیل هم در این فاصله شاهد برخوردهایی بین انگلستان و صهیونیست ها هستیم. یهودیانی که تشکیل دولت یهود را هدف اصلی خود می دانستند و برای رسیدن به این هدف به هر وسیله ای متوسل می شدند. آنها به تدریج دست به تشکیل گروه های تروریستی زدند که در حالیکه با توسل به ترور، اعراب را می ترساندند و آنها را مجبور به فروش زمین و یا ترک سرزمین شان می کردند گاه نیز ضرباتی به نمایندگان انگلستان می زدند تا این کشور را جهت تشکیل دولت یهود تحت فشار قرار دهند. این وضع تا جنگ جهانی دوم ادامه داشت اما با پایان جنگ جهانی دوم و سقوط قدرت امپریالیسم انگلیس در سطح جهانی و قدرت گیری امپریالیسم تازه نفس امریکا صهیونیست ها، که در فاصله بین دو جنگ تعداد و سازمانهایشان را در فلسطین رشد و گسترش داده بودند، دست دوستی به سوی امپریالیسم امریکا دراز کردند. آنها در امپریالیسم امریکا، با توجه به وجود کانون های قدرتمند یهودی در این کشور و تلاش اش جهت تسخیر سرزمین های جدید، آن اربابی را می دیدند که به آرزویشان که همانا تشکیل دولت یهود بود جامعه عمل می پوشاند. البته امریکا هم جهت دست اندازی به قلمرو انگلستان و نفوذ در منطقه خیلی زود تشخیص داد که بهتر است از دولت یهود پشتیبانی کند. باید توجه داشت که کشتار یهودیان به وسیله هیتلر که برخی اسناد تاریخی نقش سازمان های صهیونیستی به اصطلاح مدافع همه یهودیان را در آن اثبات کرده اند کمک بزرگی به تسهیل این امر می نمود.

در سال ۱۹۴۷ یعنی چند سال پس از پایان جنگ جهانی دوم و تشکیل سازمان ملل، این سازمان مسئله استقرار دولت یهودی را مطرح کرد. اعراب این امر را نپذیرفتند و خواهان استقلال فلسطین شدند. ولی یهودی ها این پیشنهاد را نپذیرفتند که به دنبال آن درگیری هایی که به جنگ اول اعراب و اسرائیل معروف شد در گرفت و در نتیجه در سال ۱۹۴۸

دولت اسرائیل رسماً پا گرفت و البته در منطقه ای وسیع تر از آنچه سازمان ملل مطرح می کرد.

به دنبال تشکیل دولت اسرائیل، این دولت سیاست خود را بر تهدید و آزار اعراب و ایجاد فضای رعب و وحشت در میان اعراب قرار داد تا آنها را از طریق فروش زمین و غیره مجبور به تخلیه منطقه کند. نمونه برجسته آن کشتار "دیرباسین" در سال ۴۸ است که به عنوان یکی از فجیع ترین کشتارهای فلسطینیان توسط یهودیان در تاریخ ثبت شده است. در این فاجعه صهیونیست ها از اجساد قربانیان خود عکس گرفته و در روستاها پخش می کردند و در اعلامیه های خود می نوشتند: "اگر روستاها را تخلیه نکنید به این سرنوشت دچار خواهید شد."^(۳)

به این ترتیب، با شکل گیری دولت اسرائیل از همان سال ۴۸ مبارزه مردم فلسطین با اسرائیل شروع شد و از همین سالها جهان با مسئله ای به نام آوارگان فلسطین مواجه گردید که سرزمین خود را به دلیل زور از دست داده و آواره کشورهای عربی شده اند و یا در اردوگاه های پناهندگی در بدترین شرایط اسکان داده شده اند.

این حق کثی های آشکار و ظلم و ستم اسرائیلی ها به طور طبیعی با مقاومت و مبارزه مردم فلسطین مواجه شده و در این فاصله ما شاهد جلوه های باورنکردنی از مبارزه و مقاومت این مردم بوده ایم. از نبرد الکرامه تا انتفاضه دوم. در بستر همین مبارزه بود که دهها سازمان ملی و چپ و از جمله سازمان آزادیبخش فلسطین شکل گرفت. برای نمونه در سال ۱۹۶۴ الفتح تشکیل شد و اولین عملیات مسلحانه الفتح به رهبری یاسر عرفات در اول ژانویه ۱۹۶۵ بر علیه اسرائیل سازمان یافت.

به دنبال تشکیل گروه های معتقد به مبارزه مسلحانه و آغاز مبارزه مسلحانه، اسرائیل بیش از گذشته تحت فشار قرار گرفت و تنش های اعراب و اسرائیل اوج بیشتری گرفت. اختلافات دولت های عربی با اسرائیل که تا سالها از شناخت این دولت خودداری می ورزیدند به جنگ ۱۹۶۷ (جنگ شش روزه) انجامید. در این جنگ اسرائیل بخش های وسیع تری از خاک فلسطین و اردن و سوریه و مصر را اشغال کرد.

علیرغم شکست ارتش های کشورهای عربی که برخی از آنها در رادیوهایشان فریاد می زدند "اسرائیلی ها را به دریا خواهیم ریخت" اما فلسطینی ها در این جنگ درخشیدند. در حاشیه همین جنگ بود که فلسطینی ها برای اولین بار در نبرد "الکرامه"

شکست بزرگی به ارتش به اصطلاح شکست ناپذیر اسرائیل دادند و او را مجبور به عقب نشینی مفتضحانه ای کردند که در تاریخ انقلاب فلسطین فراموش نشدنی است. مبارزات و فعالیت های فلسطین به طور طبیعی قدرت و اعتبار مبارزان فلسطین را در منطقه و جهان اعتلاء بخشید. قدرت گیری فلسطین به طور طبیعی ارتجاع عرب را به وحشت انداخت و دولت های وابسته عربی در همدستی آشکار با اسرائیل کمر به نابودی انقلاب فلسطین بستند. به همین دلیل هم ما شاهد کشتار فلسطینی ها به وسیله ارتش اردن در سپتامبر ۱۹۷۰ بودیم که به سپتامبر سیاه معروف شد. حدود ۳۰ هزار زن و مرد فلسطینی قتل عام شدند و به دنبال آن سازمان های فلسطینی مجبور به ترک اردن و اقامت در مصر و لبنان و غیره گردیدند. بعد از آن نیز جنایات دولت های عربی از جمله دولت سوریه بر علیه فلسطینیان در سالهای مختلف و به بهانه های گوناگون تداوم یافته و همواره یکی از مسائل فلسطینی ها را تشکیل می داده. و این در حالی است که برخی از رهبران فلسطین همواره به دفاع فلان دولت یا حزب عربی دل خوش کرده بودند.

اشغال سرزمین های جدید در سال ۱۹۶۷ به وسیله اسرائیل و عدم تخلیه این سرزمین ها که تنها با حمایت آشکار امریکا امکان پذیر بود، تنش موجود بین اعراب و اسرائیل را تشدید کرد و زمینه جنگ اکتبر ۱۹۷۳ شد که در آن ارتش های عرب در لحظاتی قدرت نمائی کردند و سرانجام کار به آتش بس رسید.

در تمامی این سالها امریکا به طور مستمر به حمایت از اسرائیل پرداخت و علیرغم صدها قطعنامه سازمان ملل بر علیه اسرائیل این کشور را تقویت کرد و به یکی از بزرگترین قدرت های نظامی منطقه تبدیل نمود، که به حق به عنوان سگ زنجیری امریکا در منطقه شناخته می شود.

رابطه امریکا و اسرائیل آنچنان تنیده است که اسرائیل برای سالها و هم اکنون نیز بزرگترین کشور کمک گیرنده امریکا بوده و هر سال میلیاردها دلار کمک نظامی و اقتصادی از ارباب خود دریافت می کند و به دلیل همین کمک ها و نقش اش در پیشبرد سیاست های امریکا در منطقه خیلی از سیاستمداران از اسرائیل به عنوان ایالت پنجاه و دوم امریکا نام می برند. بی جهت نبود که "بن گوریان"، یکی از رهبران تروریست دولت اسرائیل، تأکید داشت که: "دولت اسرائیل فقط از جنبه جغرافیایی جزء

خاورمیانه محسوب می شود". و ریگان، یکی از رئیس جمهورهای سابق امریکا، تا آنجا پیش رفت که زمانی اسرائیل را "ناو هواپیما بر امریکا در منطقه" نامید.

در تمامی این سالها سرکوب و جنایت اسرائیل علیه مردم فلسطین لحظه ای قطع نشده که کشتار فلسطینیان در تل زعتر، صبرا و شتیلا از سمبل های فراموش نشدنی این وحشیگری می باشند. به واقع در شرایطی که رهبران اسرائیل همچون اسحاق شامیر، مدعی اند که: "فلسطین سرزمینی بوده بدون ملت و باید به ملتی داده شود بدون سرزمین"، روشن است که نسل کشی فلسطینی ها امری الزامی می باشد. کشتار و جنایتی که تاریخ ثابت نموده بدون حمایت امریکا و بدون تقویت و تسلیح اسرائیل به وسیله امریکا به عنوان یکی از بزرگترین قدرت های جهان هرگز امکان پذیر نبود. و این نیروی اشغالگر نمی توانست بدون چنین حمایتی در مقابل مبارزه خلق فلسطین دوام آورد.

پروسه شکل گیری دولت اسرائیل و نقش استعمار و امپریالیسم در آن و عملکرد ۵۰ ساله این دولت در دفاع از منافع امپریالیسم در منطقه و جهان نشان می دهد که وابستگی به امپریالیسم امریکا و ترور و سرکوب جزء ذاتی سلطه صهیونیستی بوده و انقلاب فلسطین بدون جهت گیری برعلیه این عوامل قادر به پیشرفت و دستیابی به موفقیت نمی باشد.

زمانی هرتزل در کتاب "دولت یهود" خود نوشت که دولت یهود "برج دیده بان تمدن علیه وحشیگری" است. اگر معنای تمدن همانا تأمین منافع و مصالح امپریالیسم به ویژه امپریالیسم امریکا است که در تمام این سالها چیزی جز آن دیده نشده، آنگاه بهتر می توانیم درک کنیم که چرا در تمامی این سالها علیرغم هر تغییری در سیاست های امریکا، تمامی رئیس جمهورهای امریکا از موجودیت صهیونیستی دفاع کرده و بوش در این میان کار را به آنجا رساند که چندی پیش اعلام کرد: "ما رابطه ای بی همتا با اسرائیل داریم و جهان می تواند مطمئن باشد که ما از اسرائیل حمایت می کنیم و اجازه نخواهیم داد که اسرائیل از بین برود. این بخشی از سیاست ما بوده و خواهد بود". و یا تأکید کرد: "امنیت اسرائیل، امنیت ما هم هست". با توجه به آنچه که گفتیم روشن است که مسئله آزادی فلسطین در رسیدن این ملت به حقوق حقه خود از جمله حق تعیین سرنوشت خویش و تشکیل دولت مستقل فلسطین به عنوان یک اصل مسلم و غیرقابل تردید بدون مبارزه با سلطه امپریالیسم امکان پذیر نمی

باشد و در مسئله فلسطین باید امپریالیسم را به مثابه دشمن اصلی مردم فلسطین در نظر گرفت.

در بستر مبارزات خلق فلسطین و به خصوص انتفاضه طولانی مدت این ملت رزمنده، راه حل های مختلفی جهت حل مسئله فلسطین مطرح شده است. برای نمونه اسرائیل و امریکا که سالها جنبش فلسطین را به رسمیت می شناختند و با ارائه طرح های غیرعملی وقت گُشی می کردند، در بستر اوج گیری انتفاضه قرارداد صلحی را مطرح کردند که نوعی خودمختاری به فلسطین را به رسمیت می شناسد. در واقع این صلح امپریالیستی یعنی قرارداد اسلو (و کنفرانس مادرید) و تبعات آن، بخشی از سرزمین فلسطین را به حدود ۹ "گتو" مجزا از هم تبدیل کرده و سازمان آزادیبخش فلسطین را به عنوان دولت خودگردان این مناطق مجزا با تأکید بر عدم بازگشت آوارگان فلسطینی به رسمیت می شناسد. علیرغم اینکه این طرح خود حاصل یکسری زدوبندهای امپریالیستی برعلیه منافع مردم فلسطین می باشد و در آن خواست های اصلی مردم فلسطین نایده گرفته شده اما باز هم دولت اسرائیل به رهبری آریل شارون، این جلاد مردم فلسطین به خصوص در "صبرا" و "شتیلا"، به انحاء مختلف می کوشد تا همین طرح را نیز نادیده گرفته و همین "گتو" ها یا تکه هایی از خاک فلسطین را که به سازمان آزادیبخش فلسطین به رهبری یاسر عرفات داده شده بود را نیز پس بگیرد. تداوم کشتار مردم فلسطین به خصوص جنایت اردوگاه "جنین" که حتی نهادهای مدافع حقوق بشر غرب هم آن را به عنوان یک جنایت جنگی مطرح کردند، محاصره طولانی مدت مقر عرفات در رام الله و طرح کشیدن دیواری به دور مناطق فلسطین، دیواری که باید آن را دیوار ننگ و جنایت نامید - دیواری با جدارهای بتونی ۸ متری و برج های دیده بانی در فاصله هر ۳۰۰ متر و خندق هایی با عمق ۲ متر که محلات فلسطین را دور می زند و برای ساختمان هر کیلومتر آن یک میلیون دلار خرج شده است - همگی به آشکاری حکایت از سترونی صلح کذابی و زدوبندهای امپریالیستی مربوطه کرده و نشان می دهد که کمونیست ها و نیروهای انقلابی محق بودند زمانیکه فریاد می زدند مسئله فلسطین با چنین مذاکراتی و چنین رهبرهای سازشکاری در بستر یک صلح امپریالیستی هرگز به نتیجه نمی رسد. و برعکس باید با تشدید مبارزه بر علیه امپریالیسم و صهیونیسم و گسترش انقلاب

جهت ایجاد یک رهبری کمونیستی در راه پیروزی گام برداشت.

در پنجاه سال گذشته، مبارزه مردم فلسطین لحظه ای متوقف نشده و چه اسرائیل و چه ارتجاع عرب به مثابه عوامل امپریالیسم به اشکال مختلف آن را سرکوب کرده و تلاش کرده اند رهبری انقلابی این مبارزات را تا آنجا که می توانند نابود و یا با تقویت نیروهای سازشکار ایزوله نمایند و حتی ما در سالهای اخیر شاهد بوده ایم که آنها چگونه کوشیدند به اشکال گوناگون نیروهای مرتجع اسلامی را در جنبش فلسطین تقویت کرده و به این وسیله ضمن تضعیف سازمان آزادیبخش فلسطین، مانعی در جهت رشد و گسترش نیروهای کمونیست و واقعاً انقلابی ایجاد کنند.

واقعیت این است که رهبری های سازشکار در شرایطی که مردم آماده مبارزه بودند به جای سازماندهی اعتراض و مقاومت مردم همواره تلاش کرده اند از حدت مبارزه مردم بکاهند و آنها را به پذیرش کوچکترین خواست های ممکن مشغول سازند. تجربه رسوای عقب نشینی سازمان آزادیبخش فلسطین و شخص عرفات از لبنان در جریان حمله اسرائیل به این کشور در سال ۱۳۶۱ (۱۹۸۲) خود فاکتی انکارناپذیر در این زمینه است. روندی که در پروسه آن ما شاهد استحاله رهبرانی مثل عرفات از مبارزی مسلح به رهبری بدون هرگونه قدرت واقعی در رأس دولت خودگردان هستیم. دولتی که اگر برای رفاه مردم کار مثبتی نکرده است اما با تشکیل یک نیروی پلیس ۴۸ هزار نفره که با توجه به قلمرو این دولت نیروی قابل توجهی است، وسیله سرکوب هر اعتراض برحقی را مهیا کرده است. دولتی که کارنامه مثبتی در رعایت حقوق بشر از خود نشان نداده و به همین دلیل هم خشم و غضب مردم را باعث شده است.

با توجه به آنچه که گفته شد باید تأکید کنم که تجربه انقلاب فلسطین نیز بار دیگر این اصل مارکسیستی را به اثبات می رساند که در شرایط سلطه امپریالیسم و گسترش سرمایه داری انحصاری در چهار گوشه جهان، رسالت رهبری انقلاب و حل مسئله ملی بر عهده طبقه کارگر می باشد. و تا کمونیست ها نتوانند سازمان رهبری کننده این طبقه را شکل داده و نیروی این طبقه را جهت هدایت انقلاب کانالیزه نمایند امکان تحقق حق تعیین سرنوشت و حل مسئله ملی نیز مهیا نمی شود.

تعدی ای در حق کارگران دست زده و از جمله هرجا که دل شان خواست از تنظیم لیست بیمه کارگران خود داری می کنند. ■

سازمان سیا و...

(بقیه از صفحه ۱۵)

حتی نیمی از مواد مخدری که به آمریکا فرستاده می شود آنچنان زیاد است که افغانستان را کلمبایی جدید نام نهاده اند.

سازمان سیا خود یکی از بزرگترین تأمین کنندگان مواد مخدر در آمریکا و دیگر کشورهاست. این امر باعث شده که "جنگ برعلیه مواد مخدر" نمایش خنده آوری گردد، به خصوص وقتی که مأموران ویژه ای که برعلیه مواد مخدر مبارزه می کنند از برخورد در بعضی از عملیاتی که سازمان سیا در آن دخالت دارد منع می شوند. سازمان سیا فروش مواد مخدر را در انحصار خود گرفته و تنها این فروشندگان جزء هستند که کشته می شوند. آنهایی هم که به زندان فرستاده می شوند در مقایسه با جنایتکاران اصلی بسیار بیگناه هستند.

در حادثه ای که در آرکانزاس آمریکا اتفاق افتاد و باعث مرگ دو نوجوان شد، شواهد نشان دادند که آنها به این دلیل کشته شدند که حمل و نقل مواد مخدر را شاهد بودند، و غیر از آن، تحقیقات ناتمام به این ختم می شد که مقامات بالای دولتی از جمله بیل کلینتون و خانواده بوش در آن دخیل بودند، و به این دلیل بود که "لاری اسمیت"، نماینده کنگره آمریکا در کنگره گفت: "من شخصا تأیید کرده و باور دارم که وزارت دادگستری مخالف هرگونه فعالیت برای جلوگیری از قاچاق مواد مخدر به آمریکا است..." ■

۱۰ ساعت کار ۶۰ هزار تومان حقوق!

برخی از جوانان کارگر در همدان، با ۱۰ ساعت کار روزانه، ماهانه تنها ۶۰ هزار تومان حقوق می گیرند. (این در شرایطی است که اخیراً یکی از مسئولین نهادهای رژیم ساخته در محیط های کارگری حقوق ۲۲۰ هزار تومان در ماه را کمتر از خط فقر خواند) به دلیل رشد فزاینده بیکاری در همدان، صاحبان سودجو و مدیران برخی از واحدهای تولیدی، جوانان تحصیل کرده را به کار گرفته و روزانه بیش از ۱۰ ساعت آنان را به کار وامی دارند. بعضی از این کارگران جوان ماهانه تنها ۵۰ الی ۶۰ هزار تومان حقوق می گیرند، مبلغی که در شرایط رشد وحشتناک گرانی و کمبود و تورم به هیچ رو کفاف برآوردن حتی بخش کوچکی از نیاز های اولیه زندگی آنها را نمی دهد. شرایط اسفبار و فشارهای وارده به این گروه از کارگران به همین جا ختم نمی گردد. در برخی موارد کارفرمایان استثمارگر برای تحت فشار قراردادن هر چه بیشتر کارگران، از آنان سفته هم می گیرند. این باعث می شود که در صورت بروز هرگونه اعتراض، این کارگران از کار اخراج شده و حق شکایت به مراجع قانونی را نیز نداشته باشند. چون در این صورت، کارفرمای مربوطه سفته هایی را که از کارگران گرفته به اجرا خواهد گذاشت. کارفرمایان برای آنکه ضمانت لازم را برای عدم شکایت کارگر پس از اخراج او در دست داشته باشند، برای اطمینان و با رذالت تمام پس دادن سفته های کارگر نگون بخت را به ۳ ماه بعد از اخراج او موکول می کنند. از سوی دیگر به دلیل تصویب قوانین ارتجاعی و ضدکارگری وحشتناک از سوی مقامات حکومت به نفع سرمایه داران زالوصفت، کارگران ستمدیده از هیچ گونه حمایت قانونی در اثر پامال شدن حق شان توسط صاحبان واحدهای تولیدی برخوردار نیستند. به طور مثال در بسیاری واحدهای فوق الذکر، به دلیل آنکه تعداد کارگران کمتر از ۵ نفر بوده و مطابق قوانین ضدحقوقی حکومت، بازرسی این کارگاه ها اجباری نیست، کارفرمایان به هر گونه

→ نگاهی تاریخی به...

امروز در شرایطی که به دنبال انتفاضه اول و دوم و اوج گیری مبارزات مردم فلسطین چهره جنایتکار دولت اسرائیل بیش از هر زمان دیگری آشکار شده است و وحشی گری های این دولت کار را به آنجا رسانده که حتی برخی از یهودیان نیز با دیدن این جنایات برعلیه اسرائیل سخن می گویند (از جمله چندی پیش "وودی آلن" هنرپیشه آمریکایی گفت: "من از یهودی بودن خودم شرم دارم"، و هزاران سرباز اسرائیلی از خدمت در سرزمین های اشغالی امتناع کرده و اعراب اسرائیلی نیز به مخالفت با دولت اسرائیل برخاسته اند) بار دیگر مسئله انقلاب فلسطین با برجستگی تمام در مقابل خلق های خاورمیانه قرار گرفته است. با توجه به این واقعیت که نبرد فلسطین به طور انکارناپذیری با نبرد همه خلق های خاورمیانه، از جمله مردم ایران، گره خورده است و انقلابیون منطقه به انقلاب فلسطین به عنوان جزئی از انقلاب خودشان نگاه می کنند، باید به هر وسیله که می توانیم همبستگی انترناسیونالیستی خود را با مردم فلسطین ابراز کرده و بر ضرورت شکل گیری یک رهبری انقلابی که در بستر مبارزه با امپریالیسم و جهت نابودی سلطه آن می تواند شرایط آزاد و دمکراتیک جهت تحقق حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین را مهیا سازد، تأکید نمائیم. تجربه پنجاه سال مبارزه مردم فلسطین نشان داده تا طبقه کارگر در فلسطین امر رهبری انقلاب را به دست نگیرد امکان پیروزی وجود نخواهد داشت. به امید آن روز و به امید اینکه زیاد خسته تان نکرده باشم و توانسته باشم توجه تان را تا حدی به برخی از نکات اساسی مربوط به انقلاب فلسطین جلب کرده باشم، صحبتیم را تمام می کنم. تا بقیه رفقا نیز فرصت یابند به طرح نظراتشان بپردازند. پیروز باشید. ■

پاورقی:

۱ و ۲- مسئله فلسطین "گزارش کنفرانس حقوقدانان عرب در الجزایر"، ترجمه اسداله مبشری، چاپ اول، شهریور ۱۳۵۰.

۳- "فاجعه فلسطین"، اثر سامی الجندی، ترجمه کمال قارصی.

یاسر عرفات، در بستر مرگ

با وخیم شدن حال یاسر عرفات و احتمال مرگ او که به انتقال وی به یک بیمارستان نظامی در فرانسه انجامید، بحث درباره شخصیت سیاسی عرفات، نقش او در جنبش آزادیبخش فلسطین و بالاخره عواقب سیاسی ناشی از مرگ وی در همه جا بالا گرفته است.

در تبلیغات وسیعی که در دستگاه های خبرپرانی گوناگون در مورد یاسر عرفات و زندگی سیاسی او سازمان یافته است، از وی با القاب مختلفی یاد می گردد. دشمنان قسم خورده خلق فلسطین، سیاستمداران مرتجع و صاحبان قدرت که جنبش انقلابی توده های تحت ستم فلسطینی همچون خاری در چشمان آنان فرو رفته است، زندگی عرفات را "پپیچیده" و "رنگارنگ" توصیف می کنند. در تحلیل های این عده در دوره ای که عرفات در رأس "الفتح" و بعدها سازمان آزادیبخش فلسطین- در امر رهبری مقاومت های درخشان این خلق برای کسب آزادی و حق تعیین سرنوشت، نقشی ایفا کرده است، از او به عنوان مظهر "تروریسم" و "فردی غیرقابل اعتماد" و "دشمن اسرائیل" نام برده می شود. در این حال در هر کجا که عرفات در طول زندگی خود با هدف امتیاز دادن و به حراج گذاردن آرمان های خلق فلسطین در پای میز مصالحه و بند و بست با امپریالیست ها و مرتجعین و دولت تجاوزگر اسرائیل، نقش آفریده است، نام او با القاب پرطمطراق "شریک صلح" و مدافع "دمکراسی" و غیره تزئین می گردد. گروهی او را یک دیکتاتور ثروتمند و گروه دیگری او را شخصیتی لقب می دهند که همواره "آرمان" خلق فلسطین را در سطح بین المللی "زنده" نگاه داشته است. و بالاخره کسانی هم هستند که از عرفات به عنوان "پدر ملت فلسطین" و "رهبری غیرقابل جایگزین" یاد می کنند. اما برآستی عرفات که بود و تاریخ چگونه از او یاد خواهد کرد؟

قبل از هر چیز باید تاکید کرد که شناخت و قضاوت در مورد عرفات را، به

ویژه با توجه به نقش مهمی که او در سازمان الفتح برای یک دوره بسیار طولانی در جنبش خلق فلسطین ایفا کرده است، اساسا باید بر بستر فراز و نشیب های این جنبش و تحولات نیروهای رهبری کننده آن بررسی کرد.

واقعیت این است که "الفتح" و سازمان آزادی بخش فلسطین- و به این اعتبار یاسر عرفات- در طول حیات خویش تا به امروز، دوره های متفاوتی را از سر گذرانده اند. به طور مثال، ما زمانی این سازمان را به عنوان آغازگر مبارزه مسلحانه خلق فلسطین بر علیه اشغالگران اسرائیلی و حامیان امپریالیست اش در صحنه می بینیم. و این دوره ای است که "الفتح" و عرفات در آن به مثابه سمبل آرمانخواهی و مقاومت خلق فلسطین و نقطه امید و آرزوهای توده هایی مطرح می باشند که با اعتماد به این سازمان در آن متشکل شده و آن را به صورت مادی و معنوی تقویت می کنند. اما با پیشرفت مبارزه و با تحول شرایط، در غیاب یک نیروی قدرتمند و متشکل پرولتری، عرفات و "الفتح" به مثابه یک سازمان خورده بورژوائی، به دلیل ماهیت طبقاتی خویش که سازشکاری با وجودش در آمیخته است، با هدف کسب قدرت از بالا از طریق سازش با امپریالیست ها و صهیونیست ها و دول مرتجع عرب، به تدریج صحنه اصلی مبارزه را ترک می گویند. در چنین شرایطی ست که عرفات و "ساف" (سازمان آزادیبخش فلسطین) به سیاست ضدانقلابی امپریالیست ها در خاورمیانه مبنی بر تقویت عناصر سازشکار در جنبش خلق فلسطین در طی یک دوره، لیبیک گفته و مرحله به مرحله در ازای کسب امتیازات جزئی مالی و سیاسی، به ترمز زدن و حتی ایستادن در مقابل پیشروی جنبش انقلابی خلق فلسطین می پردازند. دستور به فرار از لبنان و ترک میدان نبرد در مقابل ارتش اسرائیل، در ازای دریافت اجازه گشودن "دفتر سیاسی" در تونس، دستور به

تعطیل عملیات مسلحانه انقلابی بر علیه منافع اشغالگران و حامیان شان در ازای دریافت "کرسی" نمایندگی در سازمان ملل، به رسمیت شناختن حکومت جلدان خلق فلسطین یعنی دولت اسرائیل بدون تحقق هیچ یک از خواست های واقعی خلق فلسطین، امضای قرارداد رسوا و اسارت بار موسوم به "راه صلح" در نروژ که اساسا بر علیه منافع عادلانه خلق فلسطین طرح ریزی شده بود، همه و همه نمونه هایی هستند که در آنها عرفات در رأس ساف گام به گام منافع توده های محروم و به پا خاسته فلسطینی را در آستان امپریالیست ها و صهیونیست ها قربانی کرد. اتفاقا بر بستر همین عملکردها و سیاست های سازشکارانه و خائنه بود که ما شاهد نضح گیری و رشد و نفوذ جریانات و عناصر ارتجاعی در جنبش خلق فلسطین با ظاهری "رادیکال" به کمک امپریالیست ها و سرانجام نیز عروج و تقویت دارودسته های اسلامی وابسته در جنبش انقلابی این خلق شدیم. بالاخره زمانی هم که عرفات با سودای کسب قدرت از بالا و بریدن از توده ها با حمایت امپریالیست ها، در رأس حکومت کاریکاتوری موسوم به "دولت خود گردان فلسطین" قرار گرفت، حکومت او حکومتی سرشار از فساد و سرکوب بر علیه توده های فلسطینی بود. این بار، این پلیس فلسطینی بود که وظایف سرکوبگرانه سربازان ارتش اشغالگر و جنایتکار اسرائیلی را در حق توده های رزمنده فلسطینی، بر عهده گرفت. به این ترتیب حکومتی که قدرت خود را از توده ها نمی گرفت، به طور طبیعی به گستردن بساط یک دیکتاتوری تا مغز استخوان وابسته به حمایت های مادی و معنوی امپریالیست ها پرداخت. حکومت عرفات به این ترتیب ماهیت ضد خلقی خود را در عمل در مقابل توده های مبارز و به پا خاسته فلسطینی به نمایش درآورد.

وضعیتی که تا به امروز و تا آستانه مرگ عرفات نیز ادامه داشته و منجر به رشد فزاینده نارضایتی و خشم مردم فلسطین بر علیه این حکومت شده است. زندگی عرفات و شخصیت سیاسی او سمبل بارز استحالته یک نیروی خورده بورژوائی در جنبش انقلابی خلق فلسطین است. با در نظر داشتن چنین پروسه ای باید گفت که در حقیقت عرفات و ساف مدت هاست که با پشت کردن به توده

های ستمدیده و به پا خاسته فلسطینی و با خریدن در زیر عبای رافت امپریالیست ها برای کسب قدرت و یا حفظ آن، مرگ سیاسی خود را امضاء کرده اند. زندگی سیاسی عرفات در طول نیم قرن، بیانگر گذار نزولی ای است که سر آغاز آن، زیستن در فراز افتخار، در هیأت یک مبارز مسلح و محبوب توده ای در صحنه نبرد با دشمنان خلق فلسطین و پایان آن، فرود و نزول در بارگاه امپریالیست ها و تاریکخانه های چانه زنی با مرتجعین برای حفظ قدرت به هر قیمت بود.

مطابق گزارشاتی که در مورد حال عرفات ارائه می شود، او دیر یا زود درخواهد گذشت، اما بررسی شخصیت سیاسی و ارائه یک قضاوت بی طرفانه در مورد عرفات تنها با تعقیب او در چنین مسیری امکان پذیر است. ■

درباره داستان حماسی...

(بقیه از صفحه ۱۹)

حسن پاشا قول میدهد هرکسی که بتواند کوراوغلی را دستگیر کند، دخترش «دونا خانم» را به او داده و داماد خود بکند. به این ترتیب بولی بی قول میدهد که این کار را به سرانجام برساند. صحنه رودرروی کوراوغلی با بولی بی، نبرد آنان، چگونگی دستگیری کوراوغلی بدست بولی بی و همچنین آزادی او به وسیله همزمان خود، پیروزی دوباره کوراوغلی و در نهایت عروسی دونا خانم دختر حسن پاشا با یکی از رفقا و مبارزین چنلی بی، به نام «عیسی بالی» و خلاصه مراسم پیروزی و عروسی آنان با رنگ های الوان به زیبایی رنگ آمیزی شده است. برای قطعیت بخشیدن به صحبت های بالا یادآوری میکنیم که عمق فلسفی، پایمردی اخلاقی، شور و شوق مردم دوستی و میهن پرستی، همچنین بیان بدیع و سلیس، تصاویرغنی و زبان موسیقایی و شاعرانه در یک وحدت مشترک، داستان حماسی و خلقی کوراوغلی را به فرهنگ و آداب و رسوم غنی و سالنامه زیبا و مردمی آذربایجان تبدیل کرده است. ■

کشتار مردم فلوجه، داغ ننگ دیگری بر پیشانی اشغالگران



واقعی جنایات ارتش آمریکا در فلوجه، شدت قساوت و دامنه جنایات نیروهای آمریکائی در این شهر به حدی گسترده بود که سازمان‌هایی نظیر "عفو بین الملل" و "دیده بان حقوق بشر" نیز نتوانستند بر آن چشم‌پوشند و در اطلاعیه‌هایی نسبت به ابعاد "کشتار غیرنظامیان" در فلوجه و ممانعت نیروهای آمریکایی از بازدید شهر توسط نمایندگان آنها اظهار نگرانی کردند.

ارتش آمریکا به این هم بسنده نکرد و پس از اشغال فلوجه و اعلام "پاکسازی" آن، از ورود کاروان‌های کمکی حامل آب، غذا و دارو و توزیع آنها توسط سازمان‌های خیریه به شهر جلوگیری کرد و به این ترتیب مردم جنگ‌زده و گرسنه و بی‌خانمان فلوجه را هر چه بیشتر زیر فشار قرار داد. در نتیجه چند روز بعد بیماری‌های حصبه نیز در فلوجه شیوع یافت و عدم انجام کمترین ترتیباتی برای کنترل گسترش این بیماری از سوی آمریکائی‌ها، کار را به جایی رساند که هلال احمر عراق نسبت به بروز یک "بحران" هشدار داد. تمامی این اعمال فشارها و جنایات در شرایطی توسط نیروهای آمریکائی بر علیه مردم ستم‌دیده فلوجه صورت گرفت که سیاست‌مداران فریبکار و فرماندهان جنایتکار ارتش کوشیدند تا تصاویر حمام‌خونی را که در فلوجه بر علیه مردم بی‌گناه شهر به راه انداخته بودند، با فریاد "پیروزی" بر "تروریست‌ها" و "آزادسازی" مردم بپوشانند.

خانه و کاشانه آنها بر سرشان ویران گشت. هزاران تن از مردم بی‌گناه، با توجه به قطع آب و برق و خدمات اولیه و همچنین شدت بمباران‌های بی‌هدف ارتش آمریکا مجبور به ترک خانه و سرپناه خویش گشته و آواره بیابان‌ها و صحرا شدند. نیروهای متجاوز آمریکائی در جریان ورود به شهر و پیشروی به منظور کنترل محلات و سرکوب مقاومت‌ها، از ارتکاب به هیچ جنایتی خودداری نکردند. آنها با استفاده از قدرت آتش سهمگین خود، بی‌هدف به هر جنبنده‌ای شلیک کرده و غیرنظامیان را قتل عام نمودند و اگر از محلی گلوله‌ای شلیک می‌شد همه محل را ویران کردند. بنا به اظهارات شاهدان عینی که موفق شده بودند از شهر بگریزند، خیابان‌های فلوجه در جریان حمله نیروهای آمریکائی مملو از اجساد غیرنظامیان، زنان و کودکان بود. در جریان قصابی مردم فلوجه، نظامیان وحشی آمریکائی حتی به زخمی‌ها نیز رحم نکردند و آنها را اعدام نمودند. در همین رابطه، پخش صحنه زنده شلیک یک سرباز جنایت‌کار آمریکائی از فاصله چند متری به مغز یک فرد زخمی که در کف اتاقی دراز کشیده و با بدن خونین تقاضای کمک می‌کرد، توسط خبرنگاران تنها گوشه کوچکی از شدت قساوت نیروهای آمریکائی را در "فتح" فلوجه به نمایش گذارد.

بنا به گزارشات منتشره، در جریان حمله و اشغال فلوجه بیش از ۱۶۰۰ تن از مردم کشته و هزاران تن زخمی و آواره گشتند. در این حملات بنا به آمار نیروهای آمریکائی، ۳۹ سرباز آمریکائی کشته و قریب به ۴۰۰ تن زخمی شدند. به رغم تلاش‌های نیروهای آمریکائی برای ممانعت از پخش اخبار

هجوم وحشیانه ارتش آمریکا به فلوجه و جنایات خوفناکی که نیروهای آمریکائی در جریان تصرف این شهر آفریدند، جلوه دیگری از "دمکراسی" و "آزادی" ارمغان امپریالیسم آمریکا برای مردم ستم‌دیده عراق را به نمایش گذارد. حمله به فلوجه از جانب نیروهای آمریکائی با ادعای "پاکسازی" شهر از "گروه‌های تروریستی" صورت گرفت، اما شدت وحشیگری و جنایاتی که سربازان آمریکایی در قصابی مردم بیگناه و غیر نظامی این شهر از خود نشان دادند، بار دیگر روشن نمود که هدف اصلی آمریکا از حمله به فلوجه و ارتکاب به این جنایات، زهر چشم گرفتن و انتقام جویی از مردم ستم‌دیده و مبارزی ست که جرات کرده‌اند تا در مقابل تجاوز و اشغال غیرقانونی سرزمین‌شان توسط آمریکا، به پا خاسته و سلاح به دست گیرند. مردمی که اکثریت مطلق آنان، خواهان آزادی کشورشان و کنترل آن بوسیله مردم عراق و برقراری آزادی و عدالت اجتماعی بوده و هیچ علاقه و ربطی هم، نه به بازماندگان رژیم جنایتکار صدام و نه به دارودسته‌های مرتجع اسلامی و وابسته به قدرت‌های بیگانه ندارند.

حمله به فلوجه پس از چند هفته محاصره وحشیانه این شهر و اعمال فشارهای طاقت‌فرسا بر مردم محروم آن آغاز گشت. هواپیماهای گول پیکر و توپ خانه ارتش آمریکا نخست به بمباران و موشک باران وحشیانه مناطق مسکونی شهر پرداختند. در عرض چند روز صد‌ها تن از توده‌های محروم که شمار چشمگیری از آنها را زنان و کودکان تشکیل می‌دادند، در اثر آتش باری سهمگین نیروهای متجاوز آمریکائی کشته و مجروح شدند و

حزب دمکرات کردستان ایران

به چه کسی تبریک می گوید؟

گذشته با تقویت مادی و معنوی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، این قاتل خلق های ایران و به ویژه خلق کُرد، ثابت قدمی خویش در دشمنی با مردم و دوستی با سرکوبگران آنها را نشان داده اند.

پیام تبریک حزب دمکرات به بوش، پیام تبریک به نمایندگان ددمنش امپریالیسم است که در دهه ۸۰ میلادی و در زمان حکومت ریگان توسط همین وزیر دفاع جلاد جناب بوش یعنی رامسفیلد، ضمن تأمین مواد لازم برای تهیه سلاح های مرگبار شیمیایی توسط حکومت سرکوبگر صدام حسین، فاجعه حلبچه و کشتار هزاران تن از مردم بیگناه کُرد را آفریدند و به این اعتبار دستان آنها تا مرفق به خون خلق کُرد آغشته است. و بالاخره این پیام، پیام استحاله و رسوائی جریانی ست که ناامید و سرخورده از مبارزه و بی اعتماد به قدرت توده ها، چشمان خود را به دست "رحمت" دشمنان توده ها یعنی امپریالیست ها دوخته و آزادی و دمکراسی را از سرکوب کنندگان آزادی و دمکراسی طلب می کند.

واقعیت این است که در اوضاع و احوال کنونی، یعنی در شرائط هجوم عنان گسیخته اقتصادی و سیاسی امپریالیست ها با هدف تشدید استثمار و سرکوب طبقه کارگر و خلق های ستمدیده در سراسر دنیا، در شرایط تضعیف چشم انداز انقلاب در نزد سازشکاران و افراد و جریاناتی که هیچگاه صمیمانه و صادقانه به قدرت عظیم و استراتژیک توده ها ایمان نداشته اند، اوضاعی به وجود آمده که

کور بود و یا با فرصت طلبی تمام خود را به کوری زد تا به رغم نمایش روزمره جنایات ارتش آمریکا به رهبری دارودسته بوش در افغانستان و عراق، همچنان سخیفانه راجع به "خوشحالی عموم" مردم ایران و ملت کُرد از انتخاب مجدد او در آمریکا داد سخن داد.

براستی در شرایطی که از آغاز اشغال عراق تاکنون تنها ۱۰۰ هزار تن از مردم ستمدیده عراق - به ویژه زنان و کودکان - در مقابل چشمان حیرت زده و خشمگین مردم ایران به دست نیروهای متجاوز آمریکائی قصابی شده اند و خون آنان ماهیت رسوا و ضدخلقی "دمکراسی" و "آزادی" ادعایی دارودسته بوش را به نمایش گذارده، چگونه حزب دمکرات بیشرمانه جرأت می کند تا ادعا کند که مردم ایران و کردستان از انتخاب مجدد مسببان این جنایات خوشحالند؟ آیا جز این است که رهبری حزب دمکرات با چنین ادعای بیشرمانه ای، تنها و تنها درصدد نمایش ظرفیت خوش رقصی های خود برای امپریالیست ها و صاحبان قدرت در آمریکا و انتظار گوشه چشم نشان دادن آنها برای ارتقاء موقعیت خود با استفاده از دم و دستگاه خویش می باشد؟

پیام تبریک رهبری حزب دمکرات به بوش، به امید کسب کمک و "پشتیبانی" از این دشمنان قسم خورده آزادی، دمکراسی و بهروزی خلق های جهان برای سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار "حکومتی دمکراتیک"، پیام به دارودسته ای ست که در طول ۲۵ سال

پرور، آزادی ستیز و ضددمکراسی جمهوری اسلامی و استقرار حکومتی دمکراتیک" (لابد نظیرعراق و افغانستان!) در ایران باشد. در خاتمه پیام شادباش حزب دمکرات کردستان، رهبری این حزب به جورج بوش اطمینان می دهد که "نابودی جمهوری اسلامی ایران، نوید بخش دنیایی بهتر خواهد بود".

حزب دمکرات کردستان ایران در شرایطی سر از پا نشناخته به عرصه مجیزه گویی از جورج بوش و پیروزی مجدد او می شتابد که در طی ۴ سال اول ریاست جمهوری او، امپریالیسم آمریکا در اتخاذ سیاست های تجاوزگرانه و سلطه جویانه، در سرکوب و کشتار خلق های تحت ستم و در یک کلام در جنایت پیشگی دست اسلاف خویش را هم از پشت بسته و فزازه های جدیدی را در این زمینه ها در داخل و خارج آمریکا گشوده است. در چنین شرایطی پیام تبریک این حزب به مناسبت انتخاب مجدد بوش تنها و تنها انعکاس سقوط و ناامیدی و ورشکستگی سیاسی فزاینده رهبری این حزب و در نتیجه اتخاذ مواضعی ست که در مغایرت آشکار با منافع خلق های تحت ستم ایران و به ویژه خلق رزمنده کُرد قرار دارد.

پیام شادباش رهبری حزب دمکرات به بوش، آنها با ادعای عوامفریبانه "خوشحالی عموم مردم ایران و به ویژه ملت کُرد" از انتخاب مجدد بوش، قبل از هر چیز نشان می دهد که این حزب ترجیح داده تا چشمان خود را به روی واقعیت ببندد، چرا که تنها باید

پیروزی جورج بوش در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در حالی که خشم و نفرت صدها میلیون تن از مردم آگاه آمریکا و خلق های تحت ستم در سراسر دنیا را برانگیخته، در همان حال موجبات خوشحالی و شغف نیروهای ضدخلقی، مرتجعین و سازشکاران رنگارنگ را فراهم ساخته است. در ایران نیز ما شاهدیم که علاوه بر مقامات رژیم جمهوری اسلامی، که از زبان حسن روحانی دبیرکل شورای عالی امنیت ملی شان اعلام کردند که خواهان پیروزی بوش و جمهوریخواهان هستند، طیف رنگارنگی از مخالفین جمهوری اسلامی برای انتخاب بوش کف زدند. این طیف، از سلطنت طلبان معلوم الحال تا خائنین و سازشکاران را شامل می شد که یکی از تشکیل دهندگان آن حزب دمکرات کردستان ایران بود که ابلهانه پیروزی بوش را پیروزی خود پنداشتند.

با پیروزی بوش در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، حزب دمکرات کردستان ایران، طی یک اقدام رسوا با ارسال پیام شادباش به جلاد خلق های جهان از جمله خلق های افغانستان و عراق، پیروزی او در انتخابات اخیر را به او "تبریک" گفته و مدعی شده است که انتخاب بوش برای "بار دوم"، "باعث خوشحالی عموم ایرانیان، به ویژه ملت کُرد در کردستان ایران" گردیده است. رهبری حزب دمکرات "بدین مناسبت" اظهار "امیدواری" می کند که جورج بوش در دور دوم ریاست جمهوری اش "حامی و پشتیبان جدی مردم به ستوه آمده ایران در سرنگونی رژیم تروریست

عرب و اکنون خلق کُرد را به خون می کشند. و بالاخره آقای خمینی خوب می دانند که چگونه دولت منتصب ایشان تمام سعی و تلاش خود را برای رنگ و روغن زدن چهره کریه آمریکا به کار بُرده است. آری آقای خمینی نه تنها این حقایق را می دانند، بلکه بر صدها واقعیت دیگر که مضمونی از این ننگین تر دارند، واقف است. و حال با این همه می خواهد وانمود سازد که ضدامپریالیست و ضدآمریکائی است.

اما همان طور که این ادعای مُضحک ایشان فاقد محتوای واقعی می باشد، چسباندن چریک های فدایی خلق ایران به آمریکا نیز خنده آور است. نه تنها خلق های ایران، بلکه افکار عمومی جهان می دانند که حتی در تاریک ترین و خفقان آمیزترین دوران حیات ننگین محمدرضاشاه، در همان دوران هائی که بسیاری از سردمداران رژیم کنونی در مدح و ثنای "آریامهر" خطبه می سرودند و مردم را به اطاعت از "ذات ملوکانه" ترغیب می کردند، چریک های فدایی خلق ایران با تمام هستی خود در صف اول مبارزه برضد شاه و امپریالیسم قرارداشتند و خاطره فداکاری ها، استقامت و پایداری آن ها در زیر شکنجه های وحشیانه و میدان های اعدام و ایمان خلل ناپذیرشان به پیروزی راه ظفرنمون کارگران و زحمت کشان در دل خلق مبارزمان شعله ور است و علیرغم عوامفریبی های ایادی آقای خمینی - که البته ایادی دیگران نیز هستند - همچنان شعله می کشد.

چریک های فدایی خلق جان برکف در عرصه مبارزه وارد شدند و با نثار خون خود در پیشگاه خلق خویش، صداقت و ایمان خود را به راه راستین زحمت کشان ثابت کردند. آنوقت چگونه آقای خمینی، این مرجع شیعه، این چنین بی پروا می تواند در مورد چریک های فدایی خلق ایران سخن بگوید؟!

اما از کسانی که دست هایشان تا آرنج به خون برادران کُرد آغشته است، از کسانی که با "شیاطین" دیروز بر سر میز مذاکره می نشینند و تمام اعمال جنایت کارانه خود را فراموش می کنند، چگونه می توان انتظار داشت که پاکی، صداقت و ایمان خلل ناپذیر چریک های فدایی خلق را به فراموشی نسپارند.

اما اگر آقای خمینی فراموش کارند، وجدان آگاه و بیدار خلق هیچ گاه لکه های سیاه کارنامه ننگین حکومتش را فراموش نمی کند. آری، وجدان های بیدار و آگاه به یاد می آورند که تظاهرات به اصطلاح ضدآمریکائی اردیبهشت ۵۸ چگونه برگزار شد. آن تظاهراتی که از جانب پیروان "امام" در مقابل سفارت آمریکا یکسره به تظاهراتی علیه کمونیست ها تبدیل شد! تو گوئی به این وسیله توده ها را به کُرنش در مقابل آمریکا، این دشمن کمونیست ها و زحمت کشان جهان، می خوانند و چماق داران طرفدار "امام" تظاهرات ضدامپریالیستی نیروهای مترقی را در نیمه راه به خون می کشند و آن را متوقف می سازند. اندکی بعد، خیلی سریع همه آن "احساسات ضدامپریالیستی و ضدآمریکائی" آقایان به خاموشی گرائید و دیگر هرگز صحبتی از آن به میان نیامد. این ها همه نشان می دهد که چگونه وابستگان به امپریالیسم، توده ها را همچون وسیله ای در جهت تأمین منافع و مصالح ضدخلقی خود به کار می گیرند و سپس آن ها را از میدان مبارزه خارج می کنند.

حادثه اخیر نیز درس های آموزنده ای دارد. سفارت آمریکا ابتدا به وسیله ی پاسداران واریسی می شود، بعد عده ای وارد آن می شوند، درها را می بندند و از ورود مردم جلوگیری می کنند. در حقیقت "اشغال" سفارت با محاسبه کامل انجام پذیرفت و مثل همیشه از این که توده ها در این امر شرکت کنند، ممانعت به عمل آمد، زیرا اگر توده ها ابتکار عمل را به دست گیرند، آنوقت مجالی برای زدوبند و مصالحه باقی نمی گذارند. توده ها فقط "حق" دارند برعلیه آمریکا شعار دهند و فردا که کار آقایان فیصله یافت، باید همه این مسائل را فراموش کنند.

اگر واقعاً هدف شما مبارزه با امپریالیسم است، چرا تاکنون تمام منافع اقتصادی و بنیادی آمریکا در ایران حفظ شده و از آن حراست می شود؟ هزینه هنگفت خرید اسلحه و وسائل یدکی ابزارهای جنگی که امروز شما به وسیله آن ها

توضیح: آبان ماه امسال ۲۵ سال از مضحکه "اشغال سفارت" آمریکا می گذرد. سردمداران مردم فریب رژیم جمهوری اسلامی در آن ایام؛ یعنی در دوران اوج و خروش مبارزات ضدامپریالیستی توده های بپاخاسته و انقلابی ایران، با "اشغال سفارت" آمریکا به فریبکاری بزرگی دست زدند. آنها برای لاپوشانی ماهیت وابسته به امپریالیسم رژیم جمهوری اسلامی و ایجاد انحراف در مبارزات دمکراتیک و ضدامپریالیستی توده های انقلابی ایران، در یک حرکت برنامه ریزی شده به "اشغال سفارت" مبادرت نموده و با ظاهرسازی های "ضدامپریالیستی" به اغفال توده ها پرداختند. چریکهای فدایی خلق ایران، درست در همان مقطع و در شرایطی که بخش گسترده ای از نیروها و سازمان های سیاسی از درک علل و انگیزه های واقعی خیمه شب بازی اشغال سفارت حیران مانده و سرگرم ارائه تحلیل های سترون و ارزیابی های نادرست از این رویداد بود، به افشاء ماهیت ریاکارانه این اقدام و صحنه پردازان آن پرداخت و اهداف و انگیزه های پلید آنان را به توده ها اعلام نمود. آنچه که در زیر می خوانید متن اعلامیه چریکهای فدایی خلق ایران در همان مقطع می باشد.

مرگ بر امپریالیسم آمریکا. مرگ بر فریبکاران *

آقای خمینی بار دیگر و مثل همیشه با بوق و کرنای گوش خراشش مضحکه ی نه چندان جدیدی را به راه انداخته است. تحت عنوان مبارزه با امپریالیسم و با استفاده از شرایطی که فراهم کرده اند، به فحاشی نسبت به چریک های فدایی خلق ایران پرداخته و تازه این را به نام مبارزه ی "ضدامپریالیستی" خود جا می زنند. اکنون که خود آقای خمینی، که البته نه برای اولین بار، این چنین سمت مبارزه ی خلق را از دشمن عمده منحرف می سازد و می کوشد با استفاده از عدم آگاهی بخش هائی از مردم، عناصر ناآگاه را به جان و حیثیت انقلابیون بیاندازد، ما به عنوان چریک های فدایی خلق ایران وظیفه داریم خلق و زحمت کشان میهن را از آنچه که گذشت و هم اکنون با ابعاد بی سابقه ای در جریان است، آگاه سازیم و نگذاریم دستاوردهای انقلابی خلق و خون پاک شهیدان فدایی که در مبارزه علیه امپریالیسم و رژیم دست نشانده اش هنوز بر سنگفرش خیابان ها می جوشد، لگدمال خیانت پیشگان تازه به دوران رسیده گردد.

اگر مردم ما در اثر تبلیغات دستگاه دروغ و تزویر پراکنی آقای خمینی، هنوز به خوبی از حقایق باخبر نمی باشند، لااقل خود آقای خمینی و نزدیکانشان خیلی خوب می دانند که چگونه و به لطف و مرحمت چه کسانی توانستند قدرت حکومتی را به دست بیاورند و این را خوب می دانند که با وجه المصلحه قراردادن توده ها، همان توده هائی که صادقانه و تا پای جان دلیرانه مبارزه کردند و شهید دادند، بر سر کار آمدند. آقای خمینی به خوبی می دانند که در ازای اعطای چه امتیازاتی و تضمین کدام منافع همین آمریکا، توانستند قدرت را به دست گیرند.

آقای خمینی حتماً به یاد دارند زمانی که تحت رسوائی خیانت های سپهبد قره نی در همه جا نواخته می شد، ایشان چه تمجیدی از قره نی مزدور و نوکر سرسپرده آمریکا به عمل آوردند و حتماً آقای خمینی می دانند که چه دست هائی سپهبد قره باغی، این نماینده ژنرال هویزبر آمریکائی، را فراری دادند. و نیز آقای خمینی به خوبی می دانند که در اتحاد با چه کسانی ابتدا خلق ترکمن را، سپس خلق

را به یکی از بزرگترین مراکز فروش هروئین در کشورهای غربی تبدیل کند.

سازمان سیا و مواد مخدر

گردآورنده: عبدالله باوی

دهه ۱۹۵۰

ارتش چین ملی، که توسط آمریکا برای جنگ بر علیه چین کمونیست سازماندهی شده بود، عملاً تریاک تولید شده در سه کشور تایلند، لائوس و برمه که به مثلث طلایی معروف بودند را قاچاق می کرد- کشورهای که بزرگترین منبع تولید تریاک و هروئین بودند. خط هوایی AIR AMERICA که خط هوایی خصوصی سیا بود مسئولیت تردد و حمل و نقل این مواد مخدر را به عهده داشت.

از دهه ۱۹۵۰ تا اوایل دهه ۱۹۷۰

در زمان مداخلات ارتش آمریکا در لائوس و دیگر کشورهای هندوچین، خط هوایی نامبرده، تریاک و هروئین را در این نواحی حمل و نقل می کرد که بسیاری از ارتشیان، حتی در درجات بالا نیز معتاد شدند. در شمال لائوس، آزمایشگاهی در مقر سازمان سیا ساخته شد که برای پالایش هروئین به کار می رفت. تأثیر مداخلات نظامی در جنوب شرقی آسیا آنجا را به بزرگترین منبع تریاک و هروئین تبدیل کرده بود.

(ادامه مطلب در صفحه ۱۵)

پیشبرد اهداف خود به کار گرفته است. از این طریق همه اشخاص، گروهها و سازمان های درگیر در این حرفه را به کنترل خود درآورده و برای مقاصد سیاسی خود استفاده می کند. به دخالت های سازمان سیا در امور چند کشور نگاهی می کنیم:

۱۹۴۷ - ۱۹۵۱ فرانسه

بنا به گفته "آلفرد مک کوی" در "سیاست و هروئین در جنوب شرقی آسیا"، سلاح، پول و دروغ پراکنی سازمان سیا توانست سندیکاها را خلاقار کورسیکان در ماری را قادر سازد که اتحادیه های کارگری را از کنترل حزب کمونیست خارج سازد. کورسیکان به تدریج توانست نفوذ سیاسی پیدا کرده و بندرگاه های بارگیری را به کنترل خود درآورد و به این ترتیب در همکاری با مافیا، شهر بندری ماری

هر کسی که اندکی در مورد جامعه آمریکا مطالعه کند بدون شک دخالت های عمیق سازمان سیا در تمام شئون جامعه را درمی یابد و می تواند رد پای این سازمان را در اکثر جنایات های سیاسی و حتی غیرسیاسی را دریابد. یکی از این موارد، نقش این سازمان در توزیع و فروش مواد مخدر است.

برای درک دلیل اصلی اینکه چرا تمام مردم از مداخلات سیا در قاچاق مواد مخدر آگاه نیستند، باید به نقش مطبوعات و جراید در دفاع و پشتیبانی از سازمان سیا و پوشاندن حقایق از مردم، توجه کرد. زیرا ۱۱۰ میلیارد دلار سود خالص حاصل از فروش مواد مخدر، می تواند هر شخص خائنی را به کار گیرد.

سازمان سیا برای این ایجاد شد که در جهت تأمین منافع امپریالیسم آمریکا با کمونیسیم و نیروهای مترقی مبارزه کند. اما قاچاق مواد مخدر در سراسر دنیا یکی از شیوه هائی است که این سازمان در جهت

تبلیغاتی با توطئه سکوت و با به راه انداختن جریان های انحرافی، خاطره ی اشغال سفارت را از ذهن مردم خواهد شُست.

و اما چریک های فدایی خلق ایران مصممانه و با عزمی آهنین به مبارزه ی ضدامپریالیستی و ضدارتجاعی خود ادامه خواهند داد و همگام با مبارزات انقلابی توده ها از کوچک ترین اقدام ضدامپریالیستی مردم حمایت خواهند کرد و با تمام قوا در بسط و گسترش آن خواهند کوشید و قاطعانه فریبکاران و دغلكاران را افشاء خواهند نمود. آن ها با ایمان تزلزل ناپذیر خود به قدرت توده ها و آینده ظفرنمون مبارزات آن ها، لحظه ای در این مبارزه درنگ نخواهند کرد و همواره به عهد خونینی که با خلق خود برای پیکار با امپریالیسم و در رأس آن امپریالیسم جنایتکار آمریکا و سگ های زنجیریش بسته اند، وفادار خواهند ماند.

مرگ بر امپریالیسم جهانخوار به سرکردگی امپریالیسم آمریکا!

مرگ بر دغلكاران و فریبکاران!

مرگ بر امپریالیسم و سگ های زنجیریش!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریک های فدایی خلق ایران - ۵۸ / ۸ / ۱۷

← خلق گردد و سایر خلق ها را به خون می کشید، به جیب چه کسانی جز دولت و سرمایه داران آمریکائی سرازیر می شود و قراردادهای میلیارد دلاری شما با امپریالیسم ژاپن و آلمان و غیره به نفع چه کسانی جز امپریالیست های چپاولگر تمام می شود؟

در شرایطی که وابستگی و چپاول امپریالیستی کماکان وجود دارد، آنوقت اشغال سفارت را مبارزه ضدامپریالیستی قلمداد می کنند. در چنین شرایطی بسیار طبیعی ست که آقای خمینی به چریک های فدایی خلق بتازد و سعی کند کارنامه درخشان مبارزات آن ها را لکه دار سازد، زیرا این چریک های فدایی خلق هستند که لحظه ای منافع خلق و زحمت کشان را فراموش نمی کنند و کسانی را که آرزوی بندوبست با امپریالیسم را در سر می پروراندند، آرام نمی گذارند. کج راه آقای خمینی با راه راستین چریک های فدایی خلق درست بر سر مصالح کارگران و زحمت کشان است که در مقابل یکدیگر قرار می گیرند.

آینده با وضوح تمام نشان خواهد داد که آقای خمینی و یارانش این بازی را به چه منظوری به راه انداخته اند. آینده نشان خواهد داد که هدف آقای خمینی از این همه هیاهو، نه پرورش روحیه انقلابی و ضدامپریالیستی توده ها نه برای پیشبرد مبارزه ضدامپریالیستی، بلکه برای جلب حمایت هرچه بیشتر و تحکیم رابطه خود با امپریالیست ها است. آینده نشان خواهد داد که چگونه دستگاه های

بردگی مدرن

رونک مدائن

"نیرمالا بونات" دختر جوان نوزده ساله ای است از اهالی اندونزی که مثل بسیاری از جوانان خانواده های زحمتکش و فقیر این کشور برای کار و کمک به اقتصاد خانواده اش به مالزی رفته بود. در یکی از روزهای ماه مه، جسم درهم شکسته و ناتوان نیرمالا در راهروی آپارتمان صاحب کارش کشف شد. نیرمالا مدت پنج ماه توسط صاحب کار میلیونرش شکنجه شده و سینه و پاها و کمرش را با میله های گداخته آهنین و آب جوش سوزانده بودند. پلیس، زن صاحب خانه را به عنوان شکنجه گر "نیرمالا" که او را به نشانه بردگی داغ زده بود، بازداشت نمود، او در حال حاضر با گذاشتن وثیقه آزاد شده و تاریخ محاکمه اش مشخص نیست.

انتشار داستان زندگی و اسارت "نیرمالا" در رسانه های گروهی موجب اعتراض زحمتکشان در اندونزی و مالزی شد. دولت های این دو کشور که از داد و ستد مستخدم و کارگر خانگی سود فراوانی می برند، از عقد قراردادهای و مقررات قانونی برای تغییر شرایط کاری این زحمتکشان خودداری کرده اند.

در حال حاضر طبق آمار رسمی حدود ۲۵۰ هزار نفر از زنان خانواده های فقیر اندونزیایی توسط واسطه های سودجو اکثراً از روستاها شکار شده و به مالزی فرستاده شده اند. آنها به عنوان کلفت در خانه ثروتمندان این کشور کار می کنند. نیرمالا و سرنوشت

غم انگیزش فقط یک نمونه از استثمار میلیون ها زن و مردی است که هر ساله برای کارگری آن هم در سخت ترین شرایط، از کشورهای جنوب شرقی آسیا به کشورهای آسیای شمال شرقی و خاورمیانه می روند.

واسطه ها، روستا به روستا به دنبال کارگر ارزان می گردند و بعد از تهیه مدارک تقلبی، آنها را به کشورهای دیگر برده و بخش زیادی از حقوق سالانه کارگران را بابت مزد خویش، برمی دارند. آنها هزاران زن و مرد را تا زمانی که خریداری برایشان پیدا نشده در مراکزی شبیه به زندان نگه می دارند. شرایط زندگی این افراد پس از اشتغال به کار نیز بسیار ناهنجار می باشد. طبق گزارش سازمان "دیده بان حقوق بشر" (Human Rights Watch)، صدها نفر از این گونه کارگران ارزان، در سالن هایی بدون پنجره نگهداری می شوند، روی زمین می خوابند و از آب کافی برای شستشو و غذای کافی بی بهره هستند. آنها اجازه خارج شدن از این مراکز را ندارند و اگر قصد فرار داشته باشند به شدت تنبیه می شوند. این کارگران از همان دقیقه اول که وارد خانه کارفرما می شوند فاقد هرگونه حق و حقوق قانونی می باشند. ساعات کارشان نامحدود است و معمولاً ۱۶ تا ۱۸ ساعت در روز و هفته ای هفت روز کار می کنند و بیمه حوادث و یا بیمه درمانی نیز ندارند. حقوق ۴ تا ۵ ماه اول آنها مستقیماً به واسطه ها پرداخت می شود و واسطه ها پاسپورت و مدارک کارگران را تا روزی که هنوز اخراج نشده اند به آنها برنمی گردانند. به همین دلیل است که کارگران مجبورند هر نوع خشونت و کتک و تجاوز جنسی را تحمل کنند، زیرا اگر از دست واسطه ها فرار کنند به عنوان مهاجر غیرقانونی توسط پلیس مالزی دستگیر شده و در زندان دیگری بدتر از زندان واسطه ها حبس می شوند. با این حال شدت

فشار بر این افراد باعث شد که در سال گذشته، ۱۸ هزار نفر از این کارگران قبل از دریافت حقوقشان فرار کردند. کارگرانی نیز که بعد از اتمام دوره استخدامشان و دریافت حقوق به اندونزی برمی گردند با بی عدالتی و ظلم دولت کشور خودشان روبرو می شوند. آنها مجبورند که در همان بدو ورود به فرودگاه مبلغ هنگفتی از حقوقشان را به عنوان مالیات پرداخت کرده و مابقی حقوقشان را با نرخ پایین دولتی به رویه (ارز جاری در کشورشان) تبدیل کنند.

سرنوشت این کارگران، نمونه واضح دیگری از عمل کرد استثمارگرانه و جنایت بار نظام سرمایه داری ست. قربانیان قاچاق انسان برای بهره کشی، اگرچه رسماً برده نیستند، اما برای مدتی که در خانه کارفرما کار می کنند (حداقل ۲ سال) در شرایطی شبیه به بردگی بسر می برند. آنها هیچ کنترلی روی زندگی خویش ندارند و از هر نوع حق و حقوق و حمایت قانونی در مقابل شدت استثمار، آزار جسمی و روحی کارفرما بی بهره هستند.

در مالزی قانونی برای مشخص کردن حداقل حقوق وجود ندارد و این کارگران خانگی حداکثر ۲۵ سنت (حدود ۱۵ پنی) در ساعت حقوق می گیرند که کمترین میزان دستمزد در این کشور است. از آنجا که صدور مستخدم (نیروی کار ارزان) دومین منبع پر درآمد در بخش صادرات کشور اندونزی است، دولت این کشور قصد ندارد که با وضع قوانین و مقررات دست و پاگیر جلوی سرمایه گذاری در این بخش را بگیرد. و تحت سیاست های ضدخلقی جاری، استثمارگران و سرمایه داران زالوصفت، نه تنها شیره جان زحمتکشان را می مکند، بلکه هر سال حیات تعداد نامعلومی از آنان را نیز با جنایات خویش می ستانند.

حزب دمکرات کردستان...

(بقیه از صفحه ۱۱)

این نیروها به دلیل ماهیت طبقاتی متزلزل و سازشکاری های ذاتی خویش، مرعوب قدرت حاکم شده و به رغم آمادگی و فداکاری توده ها با هر تحولی در اوضاع، روز به روز بیشتر و بیشتر از صفوف توده ها و جنبش انقلابی آنان دور افتاده و به امید یافتن روزنه ای در بارگاه صاحبان قدرت، به طرف سیاست ها و منافع آنان متمایل می گردند. پیام شادباش و تبریک اخیر حزب دمکرات به امپریالیست ها و دراز کردن دست دوستی به سوی دشمنان قسم خورده خلق های محروم نظیر خلق کُرد، تنها نمونه ای از رشد چنین

گرایش خطرناک و غیرانقلابی ای ست. اما رهبری حزب دمکرات از این واقعیت غافل است که به دلیل مواضع برخا ضدامپریالیستی این حزب در گذشته، حال برای مقبول واقع شدن در بارگاه امپریالیست ها و مرتجعین و ایفای نقشی در معادلات آنان، باید راه زیاد و طولانی ای را بپیمایند. راهی که علاوه بر تأیید نظری و عملی سیاست های ضدخلقی امپریالیست ها و جنایات آنان می تواند حتی در خدمت انجام آن سیاست ها علیه خلق های تحت ستم قرار گرفتن نیز بیانجامد.

البته رهبری این حزب در جریان مواضع چند ساله اخیر خود، نظیر مجوزی که برای لشکرکشی و تجاوز امپریالیسم آمریکا به افغانستان و

عراق، صادر نمود و نوشت: "دولت آمریکا حق دارد تا عاملین جنایت علیه مردمش را در هر کجای جهان تعقیب کند و در این راه تمام اهرم های بین المللی و پشتیبانی افکار عمومی مردم جهان را به همراه دارد" (از اعلامیه مشترک حزب دمکرات، سازمان اتحاد فدائیان خلق و راه کارگر در سپتامبر ۲۰۰۱) به روشنی نشان داده که دارای آمادگی و استعداد فراوانی برای گام گذاردن در چنین بیراهه ای ست. به ویژه این که حزب دمکرات مدت کوتاهی قبل از ارسال پیام شادباش برای انتخاب مجدد بوش، در کنگره سیزدهم خویش با عقب نشینی آشکار از شعار استراتژیک خود مبنی بر "دمکراسی برای ایران، خودمختاری

برای کردستان" و تغییر آن به شعار مبهم "استقرار نظام دمکراتیک فدرال و پلورال برای ایران و تأمین حقوق ملی خلق کرد در کردستان ایران"، آمادگی خود را برای هرگونه بند و بست با مرتجعین و دشمنان خلق کُرد و ایفای نقش غیرانقلابی رسماً اعلام کرده است. کف زدن حزب دمکرات برای انتخاب مجدد بوش و ارسال پیام تبریک به او حاصلی جز رسوایی فزاینده و ورشکستگی سیاسی بیشتر برای رهبری این حزب در انتظار توده های آگاه و رزمنده کُرد و مردم آزادیخواه ایران نخواهد داشت.

دولت آمریکا تمام سعی دولت کوستاریکا برای بازگشت جان هال را خنثی کرده است.

پایگاه دیگر قاچاق مواد مخدر در کوستاریکا متشکل از کوبایی های فراری بود که سازمان سیا اجیر کرده و در خدمت کنتراها گذاشته بود. فعالیت اصلی آنها قاچاق مواد مخدر، و به خصوص کوکائین برای سازمان سیا در پوشش یک شرکت ماهیگیری بود.

کوستاریکا تنها مسیر نبود. گواتمالا نیز، که سازمان اطلاعاتی آن در همکاری نزدیکی با سیا بود، مخفیگاه قاچاقچیان مواد مخدر بوده و محلی برای حمل و نقل هروئین بود. نیروی هوایی السالوادر نیز در خدمت قاچاق مواد مخدر برای سیا بود. کارтели که در میامی آمریکا فعال بود از آن طریق و به کمک کنتراهایی که در نیکاراگوئه برعلیه نیروهای چپ می جنگید، این مواد را به آمریکا وارد می کرد. سازمان سیا نیز از طریق پشتیبانی و با فراهم کردن تسهیلاتی چون خلبان، هواپیما، باندهای فرود، انبار برای ذخیره و ایجاد بانک ها و شرکت هایی برای پوشش فعالیت آنها، به آنان یاری می رساند.

شرکت هوایی حمل و نقل جنوب^۱ متعلق به سیا که بعدا در اختیار پنتاگون قرار گرفت، در حمل و نقل مواد مخدر شرکت داشت. این خط هوایی به فلوریدا، تکزاس، لوئیزیانا و جاهای دیگر، منجمه چند پایگاه ارتشی، پرواز داشته و هیچ مقامی اجازه بازرسی بارها را نداشت.

۱۹۸۰ - ۱۹۹۰ افغانستان

سازمان سیا همزمان که از مجاهدین افغان برعلیه ارتش شوروی سابق پشتیبانی می کرد، تسهیلاتی نیز برای قاچاق مواد مخدر برای آنها فراهم کرده بود. یکی از همکاران نزدیک سازمان سیا "گلبدین حکمتیار" است. از جمله تسهیلاتی که سیا برای او فراهم کرده بود ساختن آزمایشگاهی برای تهیه هروئین در مرز افغانستان - پاکستان بود.

(ادامه مطلب در صفحه ۸)

۱۹۷۰ - ۱۹۸۰ پاناما

چهره شناخته شده پانامایی، مانوئل نوریگا، که یکی از همکاران سیا و کسی که بالاترین دستمزد را از آن می گرفت، بیش از یک دهه با آگاهی کامل سیا، در قاچاق مواد مخدر و پولشویی دست داشت. او بود که معاملات "مواد مخدر در ازاء اسلحه" را گسترش داد و گروه های ضدانقلابی "کنترا"ها را در آمریکای جنوبی یاری رساند. در اواخر دهه ۸۰، حرص و طمع او برای سود بیشتر، دولت آمریکا را به خشم آورده و منجر به اشغال پاناما و ربودن نوریگا شد.

۱۹۸۰ آمریکای مرکزی

یک سری از اسنادی که در جریده "سان خوزه مرکوری"^۲ چاپ شده بود رابطه سازمان سیا با کنتراهای ضدانقلابی و کارتل های مواد مخدر را افشاء کرد. در سندی نشان داده شد که چگونه فعالیت های ضدانقلابی کنتراهایی که هدفش سرنگون کردن دولت ساندینیستا ها در نیکاراگوئه بود با سرمایه کارتل های مواد مخدر تأمین می شد.

در کوستاریکا که به نام "جبهه جنوبی" به کنتراها خدمت می کرد (همانطور که هندوراس به عنوان "جبهه شمالی" این وظیفه را انجام می داد) چندین شبکه مختلف کنترا - سیا در حمل و نقل مواد مخدر فعال بودند. یکی از این شبکه هایی که افشاء شد متعلق به "جان هال"^۳، مأمور سازمان سیا، بود. او صاحب مزارعی در مرز بین کوستاریکا و نیکاراگوئه بود که توقفگاهی برای کنتراها بود. جان هال و دیگر کسانی که از کنتراها پشتیبانی کرده و در ارتباط با سیا بودند همان کسانی بودند که در قاچاق مواد مخدر به داخل آمریکا فعال بودند.

در سال ۱۹۸۹ وقتی که دولت کوستاریکا با داشتن مدارکی جان هال را به دادگاه خواند، او توسط سازمان سیا به ایالات متحده منتقل شد و از آن پس

تداوم چوب حراج به منابع ملی

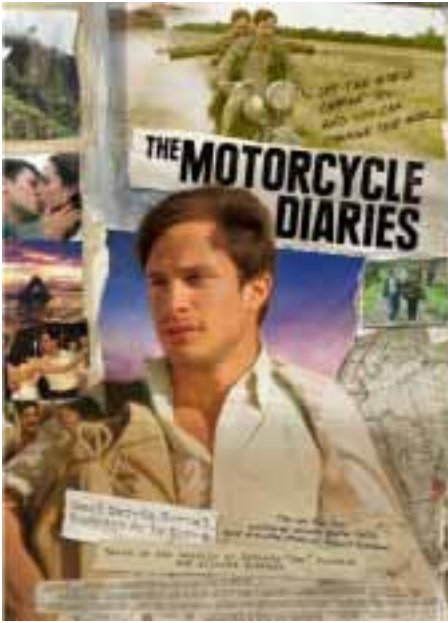
در تداوم سیاست های ضدخلقی رژیم جمهوری اسلامی در حراج منابع ملی و تأمین گسترده تر منافع کمپانی ها و دول امپریالیستی، اعلام شد که شرکت نفت جمهوری اسلامی در پاسخ به درخواست شرکت های نفتی جهانخوار مبنی بر سهم بیشتر از بازار نفت ایران، درصدد عقد قراردادهای بیشتر با این شرکت هاست. مبلغ قراردادهای جدید حدود یک و نیم میلیارد دلار است که به حجم قراردادهای قبلی این شرکت ها اضافه می گردد. کمپانی های ذی نفع در این قراردادها، شرکت "شل" هلند، "توتال" فرانسه، "انی" ایتالیا و "استات اویل" نروژ می باشند که هم اکنون به ترتیب در حوزه های نفتی "پارس جنوبی"، "نوروز"، "سروش" و حوزه نفتی "بلال"، فعال هستند.

سازمان سیا و...

(بقیه از صفحه ۱۳)

۱۹۷۳ - ۱۹۸۰ استرالیا

بانک "نوگان هَند" در سیدنی که بانکی متعلق به سیا بود، و می شود گفت که همه چیز بود مگر بانک، تیمسارها، دربارها و مأموران سیا و منجمه رئیس سابق سیا "ویلیام کولبی" که یکی از مشاورین حقوقی آن بود در آن کار می کردند. کار این شعبه هماهنگی با شعبه های دیگر در عربستان سعودی، اروپا، جنوب شرقی آسیا، آمریکای جنوبی و ایالات متحده بود. این بانک در حمل و نقل مواد مخدر، قاچاق پول و معاملات بین المللی فروش اسلحه سرمایه گذاری می کرد. این بانک در سال ۱۹۸۰ بعد از چند مرگ مشکوک، ورشکست اعلام شد.



سفری به اعماق اجتماع

نگاهی به فیلم "یادداشت هایی از رکاب موتورسیکلت"

نادر ثانی

است که پس از گذشت مدت کوتاهی از زمان رخدادن رویدادهای این فیلم، جوان دوم با تأیثاتی که از این سفر گرفته، دیگر جوان پیشین نیست. او در واقعیت (خارج از دنیای فیلم)، راه نوینی را در زندگی خویش در پیش می‌گیرد و به انقلابی بزرگی به نام "ارنستو چه گوارا Ernesto Che Guevara" تبدیل می‌شود. کسی که اثری عمیق از خود در تاریخ به جای گذاشت. فیلم با پیشنهاد سفری که از طرف آلبرتو ارائه می‌شود و با آغاز این سفر هیجان‌انگیز، پرماجرا و تکامل‌آفرین شروع می‌شود. متوجه می‌شویم که آلبرتو به دوستش ارنستو پیشنهاد کرده است که آن دو در کنار هم و سوار بر یک موتورسیکلت، آرژانتین را درنوردیده و پس از گذشتن از چند کشور خود را به شمال آمریکای لاتین برسانند. ارنستو که می‌خواهد کمی بیشتر در مورد دنیای پیرامون بداند، این پیشنهاد را قبول می‌کند. همزمان، او می‌خواهد به دیدن دختری که او را بسیار دوست دارد، بشتاید. دختری به نام "چهچینا Chechina" که به همراه خانواده خود (از اقوام ارنستو) در ۶۰۰ کیلومتری بوئنوس آیرس زندگی می‌کند. دو جوان موفق می‌شوند مقدمات کار را فراهم کرده و پس از کسب موافقت خانواده ارنستو، این سفر را آغاز کنند.

آلبرتو و ارنستو دو شخصیت متفاوت دارند. آلبرتو شوخ، شلوغ، شیطان، معاشرتی و ماجراجوست. ارنستو که با وجود آنکه از بیماری آسم رنج می‌برد، ورزشکار خوبی است، خجالتی و مقید است. فیلم تاحدی از خانواده ارنستو و روابط خانوادگی او، به ما آگاهی می‌دهد. ارنستو ۴ خواهر و برادر دارد، با آنکه با پدرش رابطه‌ای خوب و معمولی دارد اما به مادر بسیار نزدیکتر می‌باشد. با توجه به آنچه که در فیلم می‌آید متوجه می‌شویم که خانواده‌های آلبرتو و ارنستو متعلق به قشر فوقانی طبقه متوسط جامعه بوده و هر دو جوان از رفاه و آزادی نسبی برخوردار هستند.

سفر در ژانویه ۱۹۵۲ (پس از اینکه ارنستو در یک امتحان دانشگاه شرکت می‌کند) آغاز می‌شود.

چند روز پیش به همراه رفیقی به تماشای فیلم فوق در سینما رفتیم که آن را بسیار زیبا و دیدنی یافتیم. از این رو با نگارش این نوشته کوتاه، نگاهی به این فیلم، دست می‌زنم تا اگر کسانی هنوز این فیلم را ندیده‌اند، با خواندن این نوشته، به تماشای آن بروند. فیلم "یادداشت هایی از رکاب موتورسیکلت Diarios de motocicleta" (یا دفتر خاطرات موتورسیکلت)، فیلمی است که به درستی می‌توان آن را فیلمی تمام آمریکایی، به معنی و مفهوم درست این واژه، یعنی فیلمی تهیه‌شده به وسیله شهروندان بخش بزرگی از تمامی قاره آمریکا و نه تنها ایالات متحده آمریکا، دانست. کارگردان فیلم برزیلی، هنرپیشه اصلی فیلم مکزیک، بیشتر دست‌اندرکاران فیلم آرژانتینی، تهیه‌کننده اصلی فیلم از اهالی ایالات متحده آمریکا بوده و فیلمبرداری آن در آرژانتین، شیلی، پرو، ونزوئلا، کلمبیا و کوبا صورت گرفته است. این فیلم نگاهی است به شش ماه از زندگی دو جوان آرژانتینی که سوار بر یک موتورسیکلت، مسافرتی را به بخش بزرگی از آمریکای لاتین آغاز کردند. فیلم، بیننده را بر آنچه که بر این دو جوان در خلال این سفر گذشت، رهنمون می‌کند.



این دو جوان "آلبرتو گرانادو Alberto Granado"، ۲۹ ساله و فارغ‌التحصیل رشته بیوشیمی و "ارنستو گوارا د لا سِرا Ernesto Guevara de la Serna"، ۲۳ ساله و دانشجوی پزشکی در یکی از دانشگاه‌های بوئنوس آیرس می‌باشند. آنچه که به فیلم جذبه‌ای بسیار می‌بخشد آن

نقشه سفر را آلبرتو ریخته است. هدف نخست آن است که آنها سوار بر یک موتورسیکلت نزدیک به ۸۰۰۰ کیلومتر را درنوردیده، آرژانتین، شیلی، پرو، اکوادور، کلمبیا را پشت‌سر گذاشته و پس از گذشت سه ماه (در اوایل ماه آوریل و همزمان با روز تولد آلبرتو) به ونزوئلا برسند. هدف دیگر آن است که آنها خود را به مرکزی که در آن بیماران جذامی نگهداری می‌شوند رسانند، مدتی در آنجا کار کرده و کسب تجربه نمایند.

در خلال این سفر و در کنار تمامی اتفاقاتی که برای این دو رخ می‌دهد آلبرتو و ارنستو تجارب بسیار کسب کرده و رشدی فراوان می‌نمایند. جالب اینجاست که در طی تمامی این سفر اتفاقات روزمره را در دفتر خاطراتی که به همراه دارد درج می‌کند و درست همین یادداشت هاست که به همراه یادداشت هایی که آلبرتو پس از مرگ "چه گوارا" در سال ۱۹۶۸ تحت عنوان "با چه از میان آمریکای لاتین Con el Che por Sudamerica" به چاپ می‌رساند زمینه‌ساز فیلمنامه حاضر شده است.

وقتی به آنچه که در فیلم "یادداشت هایی از رکاب موتورسیکلت" دیدم نگاهی دوباره می‌کنم، به یاد اثرات آثاری از این دست که بر ذهن من نقش بسته‌اند، می‌افتم. از جمله شعری از یکی از مهمترین و بهترین شاعران سوئد "کارین بویه Karin Boye"، را به یاد می‌آورم که از بسیاری جهات یادآور فروغ فرخزاد می‌باشد. او در بخشی از این شعر می‌گوید:

"شکی نیست که مفهوم و هدفی در سفر ما وجود دارد، اما این راه است که ارزش و زحمت درنوردیدن را دارد"

نخست صحنه‌ای در روز تولد ارستوست. کارکنان جذامخانه، سالروز تولد ارستوست، به عنوان یکی از دو جوان آرژانتینی که داوطلبانه به کمک آنها آمده است را جشن می‌گیرند. ارستوست می‌خواهد با جذامیان و در میان آنان باشد. اما جذامیان، دور از آن محل، در یک جزیره جدا افتاده، ساکنند. شب است و قایقی در دسترس نیست که ارستوست بتواند مسیر آب را تا رسیدن به جذامیان طی کند. در این موقع ارستوست با اشتیاق برای برگزاری جشن تولدش با جذامیان و بودن در میان آنان، یکبار خود را به آب می‌زند، تن به خطر داده و شناکنان مسیری را که تا آن زمان کسی از آن شنا نکرده است، طی می‌کند. آلبرتو و کارکنان، حیرت زده و ناباورانه ارستوست را در آب نظاره می‌کنند که به طرف جذامیان شنا می‌کنند. فریادهای: نرو، بر گرد، برگرد، به هوا بلند می‌شود. اما ارستوست علیرغم ابتلا به بیماری آسم با زحمت همچنان شنا می‌کند. در طرف دیگر جذامیان هستند که به استقبال از ارستوست شتافته‌اند. آن‌ها مشوق او در این مسیر هستند و با فریادهایشان او را در راهی که در پیش گرفته تشویق می‌کنند و خود نیز در آخر به کمک او می‌روند.

(ادامه مطلب در صفحه ۲۰)

تهیه‌کننده اصلی فیلم "رابرت ردفورد Robert Redford" هنرپیشه معروف آمریکایی است که توانسته است تمامی عناصر تشکیل‌دهنده فیلم را در کنار هم آورده و امکانات ضروری برای تهیه فیلم را گردآوری نماید.

سفر که بر رکاب یک موتورسیکلت قدیمی و زواردررفته انگلیسی نورتون ۵۰۰ مدل ۱۹۳۹، موتورسیکلتی که آلبرتو به آن بالیده و به آن لقب "قدرتمند" می‌دهد، آغاز می‌شود پس از آنکه موتورسیکلت فکسنی از کار می‌افتد، با استفاده از تمامی امکانات موجود دیگر، پیاده و سواره، ادامه می‌یابد. سفری که در عمل، نه تنها ۸۰۰۰ کیلومتر بلکه نزدیک به ۱۲۲۴۰ کیلومتر را در بر گرفته و به جای اینکه در آوریل به پایان رسد در ماه ژوئیه خاتمه می‌یابد. در بیش از ۸۰۰۰ کیلومتری که پس از به اوراقی سپردن موتورسیکلت، از سفر باقی است، آلبرتو و ارستوست در جریان ماجراهای گوناگون قرار گرفته و با بسیاری از نامرادی‌های زندگی (استثمار، اختناق و غیره) از نزدیک آشنا می‌شوند. با کمونیست‌هایی که به خاطر عقاید خود تحت فشار قرار گرفته و نمی‌توانند در محل سکونت باقی بمانند، با بومی‌هایی که از خانه‌های خود رانده شده‌اند، با کارگران روزمزدی که هر روز باید تنها کالای خود یعنی نیروی کار خود را به فروش برسانند و در معادنی که به‌وسیله سفیدپوستان غارت می‌شوند کار کنند، با جذامیانی که از جوامع رانده شده‌اند و با دیگر انسان‌های شریفی که در فقر شدید زندگی می‌کنند آشنا می‌شوند.

در خلال این سفر است که گام به گام با ارستوستی آشنا می‌شویم که دارای صداقت، راستی، درستی و امانت بسیار است و با درنوردیدن هر کیلومتر و نظاره هر نامردمی، در این سفر آگاهی انقلابی را نیز به توشه‌ای که با خود دارد می‌افزاید. با ارستوستی آشنا می‌شویم که در خلال مدت زیادی با وجود نیاز فراوان، با صداقت تمام در حفظ امانتی که محبوبش (دختری که به او عشق می‌ورزد) به او سپرده است (۱۵ دلار، برای خریدن یک پیراهن برای او) می‌کوشد، اما زمانی که در مقابل بی‌چیزی اجباری تام قرار می‌گیرد، چشم بر روی خواسته دختر بسته، عتاب و بی‌مهری احتمالی او را بر خود خریده، و پول را به زن و شوهری که به خاطر عقیده خود، مورد بایکوت قدرتمندان قرار گرفته‌اند، می‌دهد.

صحنه‌های زیبا در این فیلم بسیارند. به خصوص دو صحنه توجه مرا به خود جلب کرد که از نظر من بسیار زیبا و پرمعنا هستند:

و به‌راستی که آلبرتو و ارستوست در این سفر بسیار دیدند و توانستند که به اعماق جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کردند اما در مورد آن چیز چندانی نمی‌دانستند، رفته و از نزدیک شاهد تمامی زندگی مردم (و نه تنها بخش کوچکی از آن) با همه زشتی‌ها و زیبایی‌هایش باشند. بدینگونه این سفر بیش از آنچه که به اهداف آن منجر گردد، در خدمت رشد کیفی این دو فرد قرار گرفت.

"والتر سالیس Walter Salles" کارگردان برزیلی فیلم که شاید خواننده پیش از این، فیلم بسیار زیبا و دیدنی "مرکز برزیل Central do Brasil" و یا دیگر فیلم او "پشت خورشید Behind the Sun" را دیده باشد، توانسته است در این فیلم که سرشار از نکته و شادی است، بدون اینکه به شعار دادن، قهرمان‌سازی و یا گزافه‌گویی بپردازد و بدون اینکه بخواهد نقشی قدیسانه به ارستوست بدهد، زمینه‌ای بر تغییر کیفی این دو جوان در آینده را به بیننده بدهد.

صحنه‌پردازی فیلم (که ۱۲۶ دقیقه را در بر می‌گیرد) بسیار زیباست. صحنه‌هایی که در فیلم به نمایش درمی‌آیند با تمام تغییرات صحنه‌ها از شمال پر برف آرژانتین گرفته تا کویر شیلی، از خرابه‌های شهر قدیمی، باجلال و باعظمت "ماچو پیچو Machu Picchu"، یکی از مراکز شناخته‌شده قوم بومی "اینکا Inca" در پرو گرفته تا رود آمازون همه و همه نمایشگر زیبایی‌های آمریکای لاتین است و بیننده را با خود به درون طبیعت زیبای این قاره می‌برند. هنرپیشه‌های فیلم، از هنرپیشه‌های حرفه‌ای گرفته تا خیلی از آماتورها، همگی نقش خود را به خوبی اجرا می‌کنند.

"گائل گارسیا برنال Gael Garcia Bernal"، هنرپیشه مکزیکی که قبلاً او را در فیلم‌هایی چند مانند "پرورش بد"، "سگ‌های دوست‌داشتنی" و "مادر تو هم!" دیده‌ایم و قبلاً نیز در یک سریال تلویزیونی در مورد فیدل کاسترو، ایفاگر نقش چه گوارا بوده است، با قدرت و زیبایی تمام اجرای این نقش را بر عهده دارد.

"رودریگو دل‌اسرا Rodrigo de la Serra"، که نسبت خانوادگی نسبتاً نزدیکی هم با ارستوست چه گوارای واقعی دارد، ایفاگر نقش آلبرتو، دوست و همراه ارستوست، می‌باشد و به راستی که این نقش را به‌خوبی بسیار به اجرا درمی‌آورد.

دیگر ایفاگران نقش‌ها از کودک کوچکی که در لیما (پایتخت پرو) راهنمای دو جوان می‌شود تا بیماران جذامی درمانگاه "سان پابلو San Pablo" و راهبه بدعق این درمانگاه همگی نقش محوله را به‌خوبی ایفاء می‌کنند.

لیست کمک‌های مالی

انگلستان

حماسه مقاومت کتاب ۲۰ پوند
۱۰ پوند

آلمان

R - A ۴۰ یورو
راز مرگ صمد ۵۰ یورو

سوئد

حماسه مقاومت ۱۹۰ پوند
رفیق شهید مناف فلکی ۲۰۰ کرون
رفیق شهید میر هادی کابلی ۲۰۰ کرون
مادر انقلابی روح انگیز دهقانی ۲۰۰ کرون
رفیق شهید کاظم سعادت ۲۰۰ کرون
رفیق شهید فریدون محمدی ۲۰۰ کرون

کانادا

کمک مالی به نشریه پیام فدایی ۲۰۰ دلار کانادا

درباره داستان حماسی کوراوغلی

مؤلف متن: تاری یل محمد اف، نامزد دکترای هنرشناسی

ترجمه: یوخاری یامچیلی علی

(قسمت آخر)

سیمای حماسی قهرمان داستان را به زیباترین وجه بیان و تصویر کرده و در تمامی داستان به حرکت و گسترش دینامیک آن یاری میرساند. داستان «کوراوغلی» از شاخه های مختلف و متنوعی تشکیل شده که از طرف عاشیق های مختلفی بطور جداگانه ایفاء میگردد. همچنین هر کدام از این شاخه ها بنوبه خود توصیفگر و بیان کننده دلیری و قهرمانی های کوراوغلی و یاران و همزمان وفادار و صدیق او میباشند. رشد و تعالی سوژه ها بصورت شخصیت مستقل در ساختمان داستان بوضوح به چشم میخورد و از این امر چنین برمیآید که آفرینندگان داستان از زمان و تاریخ لاینقطع و پیوسته حوادث در داستان استفاده نکرده اند. یادداشت های اجتماعی خلق آذربایجان، نه در کلیت حوادث سیاسی - اجتماعی حیات خود، بلکه به صورت قطعات جداگانه و بااهمیتی نشان داده میشود.

از نمایندگان مشهور مکتب عاشیقی «طاوس» چهار عاشیق به نام های عاشیق میکائیل آزوفلی، عاشیق اکبر، عاشیق محمود، عاشیق علیخان و عباس بالابان زن اسماعیلیف، چهار شاخه با ایفای خود به نشر جدید داستان کوراوغلی در حال حاضر اضافه کرده اند. عاشیق های این مکتب خلاقیت های شاعرانه موسیقی عاشیقی را بخوبی میدانند، اینان با مهارت زیاد، ساز میزنند، آهنگ میسازند و شعر میسرایند. آنان همگی عاشیق های استادی هستند که صدای بسیار خوبی دارند. عاشیق های مکتب «طاوس» در ایفای کلیه نقش و رُل های خود بسیار ماهر و زبردست هستند. ما در ایفای مجموعه نقش هایی که این عاشیق ها با مهارت زیادی روی صحنه به اجرا در میآورند، شاهد صحنه های هیجان انگیز حماسی، رمانتیک و داستان های عشقی و همچنان نمونه های مختلف و متنوع کلاسیک آهنگ های عاشیقی را شاهد هستیم.

ما در اینجا مضمون مختصر داستان ها را ارائه میدهیم:

«سفر کوراوغلی به شهر دربند» (با ایفای عاشیق میکائیل آزوفلی و بالابانچی عباس اسماعیلیف).

«کور- اوغلی» به شهر دربند آمده و با مؤمنه خانم دختر عرب پاشا عروسی کرد. کوراوغلی دربند را ترک میکرد، یک بازوبند قیمتی به مؤمنه به یادگار داد و گفت: (اگر صاحب دختر شدیم این بازوبند را میفروشی و خرجش میکنی و یا اگر صاحب پسر

قسمت شعری و منظوم آن نقش پراهمیت تری را بازی میکند، چونکه این قسمت از داستان اوضاع و احوال را روایت کرده، شجاعت و قهرمانی های واقعی و افسانه ای شخصیت های داستان را به تصویر میکشد. از همه اینها گذشته، لازم به یادآوری است که، آهنگ های حماسی در شرح حوادث و اتفاقات داستان نقش کمی را بازی نمیکنند، این آهنگ ها اوضاع و احوال، همچنین وضعیت احساسی شخصیت های داستان را برای ما بازگو و بیان میدارند. همچنین، حواس و دقت شنوندگان را به مهمترین قسمت داستان جلب میکند. قطعه های منظوم و موسیقایی داستان، وظیفه دارد از یک طرف ارتباط و مناسبت های مختلف قهرمان را با حوادث های داستان روشن کرده، و از طرف دیگر این حوادث و اتفاقات را از زاویه احساسی رنگ آمیزی کرده و بیاراید. در داستان «کوراوغلی»، اشعار و آهنگ های حماسی، مثل داستان های دیگر، معانی و مفاهیم کلی و مجردی، همچون عظمت، شجاعت، قهرمانی و ازجان گذشتگی را ارائه مینمایند. و به همین دلیل هم است که شخصیت مجرد و کلی آهنگ های حماسی، آنها را از متنهای شاعرانه جدا کرده و این امکان را میدهد که با کلمات و مفاهیم جدیدتری خواننده شوند.

در داستان «کوراوغلی» برای توصیف شخصیت قهرمان آن از آهنگ های متنوعی استفاده میشود، که ما در زیر شماری از آنها را نام میبریم: «جنگی کوراوغلی»، «میسری کوراوغلی»، «دوشه مه کوراوغلی»، «دوبیتی کوراوغلی»، «کوراوغلی مخصمی»، «دلی کوراوغلی»، «قائلی کوراوغلی»، «بوزوچی کوراوغلی» و یکسری از آهنگهای دیگری مثل، «یروان چوخوری»، «قاراچی»، «بهنی» و غیره.

به میدان آمدن آهنگ های حماسی توصیف گر، که در فرم بدیع خود انجام میگیرد، در ساختمان کلی داستان از اهمیت بسزایی برخوردار است. هر یک از آهنگ هایی که در بالا اسم بردیم، با متن های غیرمنظوم، دست به دست داده و در یک عملکرد واحد مشترک،

شیوه و اسلوب داستان های حماسی در اشکال و فرمهای شاعرانه معین و بطور مشخص از دل مجموعه شرایط اجتماعی - سیاسی و مدنی یک جامعه بوجود میآیند. ترانه سروده های مردمی که در یک شکل و فرم حماسی در کنار هم جمع شده اند، تنها گزارشگر ساده حوادث و وقایع تاریخی نیستند، آنها همچنین نمایانگر روشن روحیه، احساسات، عواطف و احوالات نغمه گران خلق ی را نیز که نمایندگی ایده ئولوژیک توده های مردم را بدوش میکشند، بازگو و بیان مینمایند. تاریخ حماسی و بطورکلی تصاویر فولکلوریک، وقایع و حوادث تاریخی و چهره آنان را تجسم کرده و بخاطرمی آورد. این حوادث به شعور و ادراک شنوندگان تأثیر گذاشته، روحیه عشق به مردم و میهن دوستی را پرورش داده و احساس دلیری و قهرمانی را در آنان زنده کرده و تربیت مینمایند. در میان داستان های آذربایجانی، داستان حماسی و قهرمانی «کوراوغلی»، یکی از جاهای مرکزی را اشغال مینماید. آهنگ ها و نغمه سروده های داستان قهرمانی «کوراوغلی»، روابط و مناسبات او را نسبت به دوستان، همزمان و دشمنانش تصویر و منعکس میسازد، قدرت، شجاعت و ازجان گذشتگی قهرمان را به نحو احسن تجسم، و همچنین خود را به نغمه ها و آهنگ های آذربایجانی که بعد از قرن پانزدهم میلادی فرموله شده میرساند. احساس غیرمنظوم داستان «کوراوغلی» با احساس شاعرانه ای که با همراهی موسیقی ایفاء میشود، ترکیب شده و یگانه میگردد. این دو سیستم در رابطه با هم عمل کرده و خود را با زبان بدیع داستان گره زده و یگانه میشود. از حوزه حکایت داستان به قسمت منظوم و موسیقایی آن که میگذریم، هنرمند عاشیق که راوی داستان است واژه های زیر را که در میان داستان سرایان مردمی خلق آذربایجان «عاشیق»ها مصطلح است، به زبان میآورد: «چنین گفت»، «حالا به شما بگویم از»، «سازش را برداشت ببینیم چه میگوید»، «سازش را به سینه فشرد و گفت» و غیره. در یک چنین فضائی روشن میشود که، قسمت نثر داستان که از طرف هنرمند عاشیق روایت میشود، نسبت به

شدیم، مبیندی به دستش و راهی میکتی تا پدرش راپیدا کند).

مؤمنه پسر زائید و اسمش را حسن گذاشت، معروف به «کورد اوغلی»، حسن به حد بلوغ که رسید، برای پیداکردن پدرش راهی سفر شد سال ها گذشت و سفر به درازا انجامید و چه سرگذشت هایی را که از سر گذرانید، لاکن بالاخره یک روزی حسن «کورد اوغلی» با پدر خود «کوراوغلی» روبرو شد. اما او را نشناخت. هرچند که بطور غریزی احساس کرد که پدرش است. اما کوراوغلی هیچ احساس پدرانه نسبت به او نشان نداد. با این توصیف آنها به نبرد میپردازند و کورداوغلی کوراوغلی را دو بار پیاپی به زمین میزند، لاکن دفعه سوم کوراوغلی پیروز میشود و شروع میکند که سر کورداوغلی را ببرد، در این حین چشمش به بازوبندی که خودش به یادگار داده بود میافتد و پسرش را میشناسد. به این ترتیب این قسمت از داستان به وجه مثبتی به پایان خود میرسد: پدر و پسر به مناسبت این دیدار مهم جشن میگردند، صحنه ای که در آن پدر پسرش را نمی شناسد و نهایتاً به آن غلبه میکند در داستان و روایت های خیلی از خلق های دیگر وجود دارد. ما به این صحنه ها در روایت های صدر اسلام برمبخوریم. علی پسر عموی محمد پیامبر و داماد او، با پسر خود، بطور ناشناس نبرد میکند. در داستان حماسی و قهرمانی ایران به نام «شاهنامه» رودرویی رستم و سهراب، در داستان حماسی تاریخی روس، رودرویی «سولین کین وایلیا مورومت»، این صحنه ها وجود دارند، لاکن اگر رستم، علی و یا ایلیا مورومت بعد از سه بار جنگیدن، پسران خود را میکشند، در عوض درست برعکس، کوراوغلی بعد از نبرد، در کنار دیگر همزمان خود دیدار بزرگ پدر و پسر را جشن مفصلی میگیرد. لازم به یادآوری است پایان های این چنینی داستان ها از قدیم الایام بوده و اینجور مقایسه ها ثابت میکند که اقتباس سوژه ها و انگیزه ها برای کلیه میراث حماسی خلق ها از جمله برای داستان کوراوغلی نقش کاراکتریک دارد.

«دورناتللی» (با ایفای عاشیق اکبر)

ایواز، دمیرچی اوغلی، بللی احمد، که همه از یاران و همزمان بسیار نزدیک کوراوغلی و از مبارزین به نام چئنلی بئل بشمار میروند، در کنار شهر بغداد دورناهای زیادی شکار کرده و در حال استراحت بودند. آنها به دختران چئنلی بئل قول داده بودند که برای آنها پره های دورنا ببرند. در این زمان حکمران خونخوار شهر بغداد باخبر شده و فدائیان چنلی بئل

را دستگیر کرده و به اسارت درمیآورد. این خبر به گوش کوراوغلی میرسد و کوراوغلی با شنیدن خبر دستگیری همزمان خود بلافاصله با هفتصد مبارز دلیر و شجاع به شهر بغداد حمله کرده و اسراء را آزاد مینماید. مبارزین اسیر چئنلی بئل در میدان شهر که مملو از قشون اصلان پاشا بود، منتظر اعدام خود بودند و اصلان پاشا هم بخاطر این پیروزی جشن گرفته بود. کوراوغلی لباس عاشیقی میپوشد و ساز برداشته به میدان و بدخل مردم میرود. او شروع میکند از ترانه سرودهای خود که همیشه در میدان های نبرد قبل از شروع جنگ میخواند، بخواند. ترانه سرودهایی مثل «جنگی کوراوغلی»، «میسری کوراوغلی» و «دوشمه کوراوغلی». همینکه کوراوغلی اوضاع را مناسب تشخیص داد، و دید که همه رزمندگان چئنلی بئل به خوبی در داخل مردم قرار گرفته اند، با خواندن ترانه سرود «بوزوچی کوراوغلی»، که کوراوغلی همیشه آن را برای شروع نبرد قطعی و آغاز بلافاصله جنگ میخواند، به یاران خود پیام آغاز حمله را داد. ناگفته نماند که تمامی این ترانه سرودها کینه و نفرت او را به دشمنان غدار خلق نشان میداد. با آخرین بیت که به پایان رسید حمله از هر طرف به طرف اصلان پاشا و بیگ های او شروع شد.

کوراوغلی چکراهشانی بئی لرائدرتاماشانی
من اوزوم اصلان پاشانی هره نیزبیرخان استونه
(کوراوغلی میکشد هاشا بیگ ها در حال تماشای)
(من بسوی اصلان پاشا هرکدام خانی بگیرید)
کوراوغلی مانند عقاب تیزپر هجوم برده طرف اصلان پاشا و سرآن را از بدن جدا میکند و فداییان چئنلی بئل هم هرکدام شمشیرهای آخته خود را از نیام برکشیده، بیگ ها و خان ها را از دم تیغ گذرانده و اسراء را آزاد می کنند.

کوراوغلی در سفر طوقات: (با ایفای عاشیق محمود)
در اراضی های قفقاز، ماورای قفقاز و آسیای میانه در بین مردمان یکجانشین (تخت قاپو) و ایلات در حال کوچ، نقش اسب بسیار حیاتی و مهم بوده است. آنها در سفرها، در جنگ ها و کوچ ها و کلاً در گذران روزمره زندگی خود به اسب وابسته بودند.

در داستان های حماسی خلق های تُرک زبان همچون خلق های دیگر، هنر اسب های سیاه و یورقا، اهمیت بسزایی دارد. همین طوریکه در کتاب داستان «دده قورقود» میخوانیم: تو اسب من نیستی بلکه برادر من هستی، تو به من از برادر هم نزدیکتری. زمانی که من

دست به کاری میزنم تو را رفیق صدا میزنم، تو به من از رفیق هم نزدیکتری.

در حماسه تاریخی فرانسه بین رنودموتوبانا با اسب اش بایارد، در اثر فردوسی «شاهنامه» رستم با رخش اش، آلیامیش با بایجی بایارد، و کوراوغلی با قیرآت، شباهت های تیپولوژیک وجود دارد. جملات و صحبت های زیر صحت این حرف ها را ثابت میکند: کلیه حاکمان شهرهای بغداد، توقات، دربند، ارسینجان و استانبول از دست این کوراوغلی «قولدور» بستوه آمده اند. برای اینکه آنها خوب میدانند تا زمانیکه کوراوغلی سواربر قیرآت باشد کسی حریف او نخواهد بود. میگویند که نصف زور کوراوغلی مال اسب اش قیرآت است، به همین دلیل هم هرکسی میخواهد به کوراوغلی پیروزشود، باید او را از این زور محروم بکند. درست به همین نیت و به همین علت حاکم توقات حسن پاشا میخواهد که کوراوغلی را خلع سلاح و دستگیر بکند. و دستور میدهد هرکسی که اسب کوراوغلی را دزدیده و برای او بیاورد نصف ثروت خود و همچنین دختر کوچک اش را به او میدهد. کسی که تن به این کار ببشمرمانه و پست سپرد، یکی از نوکرهای حسن پاشا به نام «کچل حمزه» بود. کچل حمزه با نام گله بان و تیمارچی اسب به چئنلی بئل می آید و کوراوغلی را فریب داده بعنوان تیمارچی اسب های «قیرآت» و «دورآت» در چئنلی بئل میماند، منتظر زمان مساعد میشود. روزی از روزها «دورآت» را دزدیده و فرار میکند. سر راه وارد یک آسیاب شده و لباس آسیابان را پوشیده همچنین سر و صورت خود را به آرد مالیده که شناخته نشود، به این ترتیب دوباره کوراوغلی را فریب داده «قیرآت» را با «دورآت» عوض میکند، به این ترتیب به شهر «توقات» رفته و اسب را تسلیم حسن پاشا کرده و دخترش را میگیرد. کوراوغلی دوری اسب محبوب خود را تحمل نکرده و به تنهایی راهی شهر «توقات» شده و بعد از گرفتاری و مشکلات زیادی موفق میشود «قیرآت» را از چنگ حسن خان نجات داده و به «چئنلی بئل»، آشیانه عقابان تیزپرواز خلق برگردد.

«کوراوغلی و بولی بئی» (با ایفای عاشیق علی خان وبالابانچی عباس)

حسن پاشا حاکم توقات، «بولی بئی» حاکم قارص و عرب ریحان حاکم ارسینجان را برای صلاح و مشورت به شهر توقات دعوت میکند، که بلکه بتوانند با هم راه چاره ای برای خلاص شدن از دست کوراوغلی و مبارزین چئنلی بئل پیدا کنند.

ننشست و به سوی مبارزه انقلابی در بولیوی بال گشود.

از دیگر جذابیت های این فیلم می توانم از تصاویر مستندی که در اینجا و آنجا فیلم نمای بسیار جالبی به فیلم داده اند یاد کرده و از تصویرپردازی بسیار خوب فیلم و تداخل صحنه های سیاه و سفید در متن رنگی فیلم بگویم.

پس از پایان دادن به این سفر (در آگوست ۱۹۵۲) ارنستو به بوئنوس آیرس بازگشت اما اثر این سفر بر او آنچنان بود که او نتوانست پس از پایان تحصیل خود در بوئنوس آیرس باقی بماند، سفر دیگری به شمال آمریکای لاتین کرد و در پایان این سفر بود که با فیدل و راول کاسترو آشنا شد. این آشنائی همانطور که می دانیم در پروسه خود به سازماندهی انقلاب کوبا همراه با دیگر انقلابیون کوبائی منجر گشت.

این فیلم به روشنی تمام نشان می دهد که برای درک کردن باید تجربه کرد و یکی از بهترین راههای تجربه کردن، در میان مردم بودن است. سفر کردن (و البته نه به شیوه توریست های معمولی) و دیدن زندگی روزمره مردم از نزدیک و آمیختن با آنان در مناطق مختلف، در این مسیر می تواند مفید واقع شود. ■

ارنستو برای پایان دادن به تحصیل خود به بوئنوس آیرس بازمی گردد. در آن روز هواپیمای ارنستو، آلبرتو را در پایان سفر مشترک تنها گذاشته و برای مدتی او را از همسفر خوب خود جدا نموده بود و امروز با وجود گذشت سالها هنوز پرواز هر هواپیمایی می تواند آلبرتو را به یاد ارنستوی صادق و دوست داشتنی، بیندازد. ارنستویی که آن سفر به او یاری کرد تا عمیقاً درک کند که برای از بین بردن رنج ها و دردهائی که از آن ها بسیار متأثر بود، باید حرکت کند، بجنگد و منافع توده های عظیم مردم تحت ستم را بر منافع خود ترجیح دهد. شاید آلبرتو ۸۰ ساله وقتی به پرواز هواپیما می نگرست، در ضمن به یاد آخرین پرواز هم سفر پیشینش از کوبا هم بود. آخر ارنستو حتی زمانی که انقلاب کوبا به واقعیت پیوسته و او خود در زمره رهبران انقلاب قرار گرفته بود، برای رسیدن به جهانی بهتر، از پای



سفری به اعماق اجتماع

(بقیه از صفحه ۱۷)

چنین پیداست که گویی یک طرف سمبل جهان کهنه با تمامی موانع آن است، موانعی که برای بازداشتن نیروی پیشتاز برای برداشتن گام یا گام هایی به جلو به وجود آمده اند. اما در طرف دیگر جهانی نو و دیگرگون با تمامی جذابیت و حقانیت خود و تمامی امکاناتی که می تواند در اختیار مردمان بگذارد، قرار دارد. در یک سو ترس، تشویش و تردید و در سوی دیگر امید، تشویق و یاری حکمفرماست و سرانجام ارنستو با وجود اینکه از آسم رنج می برد این راه دشوار را طی کرده و به سرمنزل می رسد.

صحنه دیگر صحنه پایانی فیلم است. آلبرتو گراندادی واقعی که امروز بیش از ۸۰ سال دارد و در کوبا زندگی می کند به آسمان و هواپیمایی که بلند شده نگاه می کند. فیلم خاطر نشان می کند که او به یاد روزی افتاده است که در پایان سفر به همراه ارنستو در فرودگاه کاراکاس ایستاده بود. در آن زمان او می خواست در همان جدامخانه که شغلی به او پیشنهاد شده بود، بماند. آلبرتو در فکر ماندن در آنجا و احیاناً تشکیل خانواده و سرو سامان دادن به زندگی خود در این مسیر بود. اما، ارنستو وضع دیگری داشت. در مقابل وی راه درازی در پیش بود که می بایست آن را ببیماید. فیلم نشان می دهد که

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت

دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت: <http://www.fadaee.org/>

شماره فکس و تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 - 208 - 8805621

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس بستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England

آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!